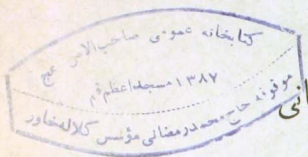


۵۱۶
۹۱۶

۱۰۰۷

۳۳۶۵

کتابخانه اسکندریه



بقلم شبلی نعمانی

ترجمه

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

اردی بهشت ماه ۱۳۱۰ شمسی

حق طبع محفوظ است

مطبعه ارمغان

کتابخانه اسکندریه

بقلم شبلی نعمانی

ترجمه

سید محمد تقی انجیر داعی گیلانی

اردی بهشت ماه ۱۳۱۰ شمسی

حق طبع محفوظ است

مطبعه ارهغان.

نام کتاب	کتابخانه اسکندریه
تاریخ تحویل	
شماره سری	۷۹۶۵
شماره منبر	

تقدیم شده
از
قسم تاریخ
کتابخانه اسکندریه
۱۵/۳/۱

این رساله

یکی از آثار خیلی سودمند عالم شهر پروفیسور شبلی نعمانی میباشد که در موضوع کتابخانه اسکندریه نگارش یافته است .

شبلی یکی از نویسندگان نامی قرن حاضر هند . بواسطه احاطه اش بعلوم اجتماعی عصری در تمام دنیای تمدن معروف ، خاصه در مطبوعات مصر و بیروت مقام علمی را حائز و در بسیاری از کتابهایی که در مسائل تاریخی ، مذهبی و ادبی بحث کرده اند بافکار و آراء او استناد شده حتی پروفیسور ادوارد بروئن انگلیسی در خیلی موارد بکلمات او استشهاد کرده است و من چون در دیباچه ترجمه کتاب شعر العجم ، یکی از تالیفات او ، شرح حال این دانشمند را به تفصیل نگاشته ام لهذا خوانندگان را بانجا حواله کرده و بهمین مختصر اکتفا مینمایم .

او رساله چندی در موضوعات مختلف (موسوم به رسائل شبلی) نوشته از جمله یکی همین رساله است که در این رساله سوزاندن کتابخانه قدیم اسکندریه را

که در اروپا هنوز بمسلمین نسبت میدهند تحت مطالعه آورده و در آن طبق اصول و مبانی تحقیق عصر حاضر به تفصیل بحث نموده است و در نتیجه روی شواهد و دلایل عقلی و نقلی و نیز مطابق اقوال نویسندگان معروف خود اروپا ثابت کرده که این عمل تحت نظربیشوایان مذهبی و سیاسی خود نصاری صورت گرفته است .

مطلب قابل ملاحظه این است که این مرد بزرگ در این بحث برای اینکه موضوع را کاملاً حلاجی کرده جای هیچ شبهه و ایرادی باقی نماند ، باندازه عمیق شده و هر يك از جنبه های مختلف دعوی را که تحت نظر گرفته بدرجه ای در آن مبسوط و در عین حال دلچسب صحبت داشته و بقدری خوب از عهده تحقیق موضوع و بیان مطلب برآمده که بنظر حیرت انگیز حتی نظیر آنها در کتب معاصر کمتر میتوان بدست آورد و با نظر اجمالی در اطراف این وحیزه وسعت اطلاعات و فسحت فکر و آزادی قلم و دقت نظر او را میتوان فهمید تا چه اندازه بوده است .

این رساله مشتمل است بر مطالب نافع و حقایق مفیده و مخصوصاً برای کسانی که در مسائل تاریخی دارای ذوق

تحقیقند خیلی مفید و نافع میباشد زیرا که آن روی
بجث و نظر تشکیل یافته و مصنف بکمسئله تاریخی را در
آن طریق اصول و قواعد روایه و درایه مورد دقت
نظر و انتقاد قرار داده و با بیانی سحرآمیز آنرا حل
نموده است و این اسلوب تحقیق اسلوبی است که نظیر
آن تقریبا تا ما ٲه پنجم در میان مورخین و محققین
اسلام در تقلید اخبار و بیان مسائل تاریخی معمول و
متداول بوده و بعدها مهجور و متروک گردیده است .
من این رساله را در چند سال قبل با کمال دقت از
اردو ترجمه نموده ولی در این میانه با عشق و علاقه ای که
بطبع جداگانه آن داشتم موفق باجرائ این منظور نمیشدم
تا اخیرا بعضی از دوستان عزیزم که بقول شیخ سعدی :
در کجاوه غم انیس من بود و در هجره هم جلیس .
مرا باین کار ترغیب و تحریص نموده لاجرم بطبع و
نشر آن مبادرت ورزیدم و آنچه هم لازمه دقت و اهتمام
بود در تصحیح و تکمیل آن بعمل آوردم و معدالك
اعتراف میکنم که آن خالی از نقائص نیست ولی از
خوانندگان گرام بوزش خواسته امید دارم که بلطف عمیم
خود از خورده گیری معاف دارند .

در خانمه متمنی است که بیش از مطالعه رساله
این چند غلط چاپ را که در صفحه مقابل درج است
از نظر محو نقر مابند .
سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

غاطنامه

صفحه	سطر	غاط	صحیح
۶	۲	هکتور	هکتور
۱۲	۱	ایروینک	ایروینک
۱۶	۱۱	شماره‌های	شماره‌های
۱۳	۱۱	۱۸۶۸	۱۸۷۸
۲۱	۱	از فریب بکار	فریب بکار
۲۸	۸	ارواق	رواق
۳۱	۱۰	مشتانه	مشتانه
۴۳	۵	ابن لاشیر	ابن الاشیر
۴۷	۷	ئوسکس	یوسکس
۶۰	۴	عمر	عمر و

(کتابخانه اسکندریه)

بنام یزدان پاک

* (کتابخانه اسکندریه) *

یکی از غلط‌های تاسف‌آوری که از علمای اروپا در یک عصر تاریک نسبت به تاریخ اسلامی سر زده و اثران تا کنون باقی می‌باشد غلطی است که در موضوع کتابخانه اسکندریه صادر شده است.

گرچه نویسندگان اروپا از سالیان دراز است که برای تحقیق از اوضاع و احوال مسلمین منابعی بدست آورده‌اند ولی کلام این جاست که تاریخ فرنگستان از جنک صلیب آغاز شده و در آن عصر مسیحیان نظری که بمسلمین داشتند و با عقیده‌ای که درباره‌ی ایشان اظهار میکردند عبارت بود از: - غارت گری، جنجگو، وحشی و از همه بالاتر دشمن واقعی صلیب و بیت المقدس قبله‌نصاری و مانند آن و بطوریکه اکثر ارباب تاریخ نوشته‌اند تجدید حیات علمی و ادبی اروپا هم از آنوقت شروع می‌شود -

در آن عصر چنانکه اوضاع و احوال ایجاب میکرد نسبت

بمسلمان‌ها قصص و حکایاتی نشر میدادند که در اینصورت جزء خرافات شمرده میشوند حتی راجع به ملیت، دین و مذهب، اصول معاشرت و مدنیت مسلمین در آنوقت روایات و حکایاتی بوج و بیمعنی پیداشده و در میان مردم بهرور ایام تا اینجند رواج یافتند که بطور مثل ورد زبان خاص و عام گردیده بودند چنانکه دوره تصنیف و تالیف اروپا که شروع گردید قسمت اعظم آنها را در کتب تاریخی، مذهبی، رمان، حتی در کتب فلسفه نیز داخل کردند -

مثلاً باکن (۱) که در اروپا بانی فلسفه جدید شناخته شده مجموعه بنام مقالات باکن (۲) تالیف نموده است. از جمله شرحی تحت عنوان حرث و دلبری نگاشته، ضمناً شاهد مثالی که برای آن آورده بقرار ذیل است: -
 محمد (ص) یک روز در اثبات نبوت خویش با جمعی سخن میگفت، در اثناء سخن بکوهی اشاره کرد و به حضار گفت بروید بای آنکوه و بگوئید که محمد (ص) تورا طلبیده است، آنها هم رفته بیغام مزبور را رسانیدند و معلوم است که کوه ممکن نبود از جای خود حرکت کند ولی محمد (ص) اینرا که شنید بجای اینکه شرمنده شود

«1» Francois Bacon

«2» «Bacon's Essays»

با کمال جرئت و دابری گفت مطلبی نیست کوه بنزد محمد (ص) نمی آید خود محمد (ص) میتواند بنزد کوه برود این مطلب لازم است تذکر داده شود که باکن فیلسوف بود نه مورخ، او در تاریخ یدی نداشت و در این جا هم مقصودش تاریخ گوئی نیست و نمیخواهد از این روایت بیمعنی آنحضرت را ضایع کند با تحقیرش نماید بلکه در صدر این مقاله از جرئت و جسارت بیانی مبسوط نموده ضمناً این حکایت را فقط بطور شاهد مثال ذکر کرده است، چه اینگونه روایات سخیفه بقدری در آزمان در اروپا رواج داشته که هر عارف و عامی حتی مثل باکن فیلسوفی آنها را در کلمات خود بطور اصول مسلمه بکار می برده است -

تقریباً از یک قرن ونیم باینطرف که اروپائیان قدم بدائرة تحقیق گذارده و مایل بکشف حقایق شده اند روزانه بطلان اینگونه عقاید و افکار بر خود آنها ظاهر و آشکار میگردد، چنانکه کارلیل (۱) در کتاب خود موسوم به ابطال؛ میگوید: نسبت بانمرد بزرگ (محمد ص) رجال مذهبی ما چیزهایی که میگفتند و نسبت هائی که میدادند و با عقاید و آرائی را که در باره وی جزء اصول مسلمه

میشمرند امروزه همه آنها موجب شرمندگی و بدنامی ما می باشند .

کارلیل چون اصل مقاله اش بنام پیغمبر اسلام است لذا این بیان را بشخص آنحضرت تخصیص داده است و الا راجع بخود اسلام یا تاریخ اسلام هم از این قبیل هزاران حرف های بی اساس در آنعصر بطور عموم اشاعت داشته است -

اگرچه تحقیقات جدیده امثال اینگونه خرافات را خیلی کم کرده اما نتوانسته آنها را ریشه کن نماید زیرا معلوم است مطالبی که اشاعت و انتشار آنها در يك قوم باین پایه رسیده باشد فقط کسانی مایل به تحقیق آنها خواهند بود که با روی عقاید و افکار عامه گذاشته خود را از قید تقلید و تبعیت از جامعه و محیط بکلی آزاد کرده باشند و شما میدانید که این قبیل اشخاص در هر جا همیشه در اقلیت میباشند .

وسب دیگر که عمده است آنکه همیشه حوزه محققین و دانشمندان از حوزه جمهوره مجده میباشد . راست است صحت و اعتبار هر مسئله منوط به تصدیق محققین است لیکن تحقیقات و نظریات آنها همیشه محدود به دائرة خاص بوده در تألیفات جمهور و روایات عامه هیچوقت رواج پیدا نمیکند -

محققین نامی اروپا مانند **گبون (۱)**، **کارلیل**، **گدفری (۲)** **هکتور (۳)**، **باسورت**، **رنان (۴)**، **سیدلو (۵)** و غیرها غالب روایات بیپوده‌ای را که در اروپا راجع باسلام و مسلمین انتشار یافته بودند غلط و بی‌اساس دانسته و صراحتاً آنها را رد و انکار کرده‌اند ولی در تالیفات و روایات عامه هنوز از شهرت آنها کاسته نشده است -

و باید دانست که از میان این شایعاتی که گفتیم یکی هم شایعه سوزانیدن کتابخانه اسکندریه است ،

اروپا این قضیه را بابت صدای غریب و آهنگ مهیبی انتشار داده است که واقعاً حیرت‌انگیز میباشد کتب تاریخ ، رومان ، مذهب ، منطق و فلسفه و امثال آن هیچکدام از اثر آن خالی نیست حتی یکسال در امتحان سالیانه اونیورسیتیه کلمکتبه هند در اوراق سئوالیه متعاقبه بمنطق که چندین هزار نسخه چاپ شده حل مقالطه ذیل را سئوال نموده بودند : « اگر کتابها موافق باقران است ضرورتی بانها نیست و اگر موافق نیست همرا بسوزان »

اولاً این مطلب را باید حل نمود که علت این همه همدردی

«1» Edouard Gibbon. «2» Godefroy «3» Hector «4» Renan «5» Sidillot

و دلسوزی اروپا نسبت بکتابخانه اسکندریه چیست و بچه جهت تا ایندرجه برای آن حرارت و جوش ابراز میکنند ، زیرا جای تردید نیست که کتابخانه مزبوره ابدأ مربوط باروپا و ملل مسیحی نبوده بلکه سلاطین بت پرست مصر آنرا تأسیس و جمع‌آوری نموده حتی تاریخ تأسیس آنهم قبل از زمان حضرت مسیح بوده است ممکن است جواب گفته شود که این حرارت و جوش برائر دانش‌پژوهی و عام دوستی اروپا میباشد ، میگوئیم سبب تخصیص آن کتابخانه اسکندریه چیست ؟ در ممالک اروپا بسیاری از کتابخانها بر باد داده شده چرا برای آنها اینقدر دلسوزی اظهار نکرده‌اند ؟ اسکندر کتابخانه مهم ایران را بر باد داد ، چرا این قدر دانان علم و ادب راجع بان بک چنین حس همدردی بروز ندادند . در اسپانیول خود نصاری تمام یادگارهای علمی مسلمانان را منهدم نموده صدها هزار کتب علمی را بر باد دادند . همچنین در اعصار مختلفه کتابخانههای نامی را که شرح آن در تاریخ مسطور است سوزانیده یا منهدم نموده اند ولی در باره هیچک از آنها اینطور اظهار همدردی نشده است و فقط قضیه کتابخانه اسکندریه میباشد که یکدفعه جامعه علمی اروپا را تکان داده است آری چنانکه

قریباً به تفصیل بیان خواهیم نمود علت اصلی آن که هنوز
برخی اشخاص پوشیده مانده این است که خود نصاری
تحت نظر پیشوایان مذهبی کتابخانه مذکور را قبل از
اسلام بر باد دادند ، هر چند این عمل در آن زمان موجب
فخر و مباهات بود لیکن وقتیکه دوره تمدن و تهذیب فرا
رسید دیدند که آن باعث سرافکنندگی و شرمساری است
و برای اینکه دامن خود را از این لکه پاک کنند غیر از
این چاره ای ندیدند که دامن ملت دیگر را بان آلوده نمایند.
زمانیکه مسلمین مصر و اسکندریه را فتح کردند از
کتابخانه مذکور چیزی باقی نبود ، با این حال عیسویان
متعصب موقع را مقتصد دانسته این بربادی را به فاتحین
اسلام منسوب داشتند و چون در آن زمان تمام اروپا از
تعصب لبریز بوده و از علم و دانش هیچ اثری نبود لذا
احدی بدینخیال نیفتاد که در اطراف آن غور و خوض
کند و بالاخره این خبر با سرعت غربی در تمام اروپا
اشاعت و انتشار یافت و اروپا این حس همدردی را به پاره ای
رسانید که گروهی کتابخانه مزبور از مؤسسات خود آنها
بوده است چنانکه عوام مردم تا امروز همین خیال را میکنند ،
از جمله این شهرت عام فائده که بخشید این بوده که

بخیال احدی نگذشت که بار این مسئولیت را بدوش خود
مسیحیان بیندازد زیرا اینمطلب بظاهر بدیهی است که
هیچ ملتی سرمایه اش را با دست خویش بر باد نهد
حال شما این قضیه فرضی را که آوازه آن در یک
زمان در تمام اروپا پیچیده بود تحقیق کنید که اصل آن
چه بوده ، افسوس که هیچ !!! . لیکن در اینجا توالی که خود
بخود پیش می آید این است که یک چنین افسانه موهوم
چگونه ممکن است در تمام این مدت طولانی در اروپا
بشهرت خود باقی مانده از مسلمات شناخته شود ؟ - این
سؤال بظاهر مبهم و حل آن مشکل بنظر میاید ولی
جواب آن خیلی سهل و آسان است . شهرت این امر
تا وقتیکه اروپا در تاریکی جهل و نادانی گرفتار بود جای
هیچ تعجبی نیست چه بطوریکه در فوق گفتیم
هزاران از این قبیل روایات و خبرهای بی اصلی که در
این عصر در خود اروپا جزء افسانه شمرده میشوند در
آن عصر در اروپا شایع بوده بلکه جزء اصول مسامحه
شناخته میشدند و از زمانی هم که تمدن و تهذیب شروع
شده و دائره بحث و نظر بنای توسعه و بسط را گذاشته است
عده ای از نویسندگان نامی بزرگ صحت این روایت را

صراحة انكار نموده‌اند و البته این مطلب جای تعجب است که هنوز هم قسمتی از علمای اروپا به صحت آن قائل و با وقوع آن معتقد میباشند در صورتیکه باید بطلان آن تا حال فیصله قطعی یافته باشد -

ولی برای آنهم دوسبب است یکی آنکه در دوره تمدن هر قوم هم آثار عصر جاهلیت بکلی از بین نمی‌رود و ممکن هم نیست از بین برود و سبب دیگر که عمده است آنکه امروز اسلوب تحقیق مسائل تاریخی در فرنگستان طوری است که غالباً مسئله‌ای را که تحت نظر میگیرند از هیچ نقطه نظر بان فیصله قطعی نمی‌دهند ، توضیح اینکه یک روایت را وقتی که تحت مطالعه می‌آورند اصل روایت را بحال خود گذاشته در مقام آن از روی درایت و قیاس وارد بحث میشوند . این جا مسائل فرعی زیادی پیداشده در اطراف هر یک محققانه صحبت میدارند و از این رو یک رشته مسائل مهمه فراهم میشود در صورتیکه اصل موضوع لاینحل مانده است و چنانکه در آیه بیان خواهیم نمود موضوع کتابخانه اسکندریه هم در همین جریان افتاده تحت بحث و نظر می‌باشد .

آری این موضوع از مدتی در اروپا تحت دقت نظر

قرار گرفته و اغلب نویسندگان راجع بان رسائلی جداگانه نوشته علاوه تاریخهای عمومی که راجع با-لام تالیف یافته در اکثر آن تواریخ از این موضوع ذکری بمیان آمده نویسندگان آنها بعد از نقل این خیر عقیده خاص خود را مثبت یا منفی اظهار داشته‌اند .

کتاب و رسائلی یا مجلاتی که در این موضوع از نظر ما گذشته‌اند چون در آینده درائتاء گفته-گو از هر یک بمناسبت مقام نام برده قسمتی که از آن محل حاجت است ذکر خواهیم نمود . لذا از شرح آنها در این جا صرف نظر نموده فقط خلاصه‌ای بطور فهرست از این کتب و رسائلی باقید تاریخ و صفحات ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم .

۱- **مسیو گبون** متوفی در سال ۱۷۹۴ میلادی اول کسی است که قدم بمیدان جرأت گذارده در تاریخ خود موسوم به « امپراطوری روم » در قسمت فتح اسکندریه بدست مسامین در اطراف این موضوع محققانه صحبت داشته و واقعه من بوره را صراحة انکار نموده است .

(1) White

- ۳ - **ایروینگ واشنگتون** (۱) در کتاب خود را مع باسلام چاپ لندن در صفحه ۱۱۳ شرحی در اینباب نوشته است
- ۴ - **ساراگان** (۲) ، چاپ دوم صفحه ۲۰۴ قلم آرتر گلمینم - ۱ .
- ۵ - تاریخ عربستان قدیم و جدید صفحه ۳۹۳ تالیف ، **کرجتون** (۳) ؛ ۶ - تاریخ جنک بین مذهب و علم ، چاپ دوم (۱۸۸۷) صفحه ۱۰۴ و ۱۰۳ تالیف مسیو درپپر (۴) پروفور کالج نیویورک .
- ۷ - در حریده **اسپیکتور** (۵) که از جراید معروف لندن میباشد مقالات چندی در اینموضوع انتشار یافته که بعضی موافق و بعضی دیگر مخالف بوده است ، رجوع شود شمارهای مورخه ۲۳ و ۲ ژوئن ۱۸۸۸ میلادی
- ۸ - دائرةالمعارف انگلیسی تحت عنوان اسکندریه
- ۹ - **مسیو سیدلو** که از علمای مشهور فرانسه است راجع باسلام تاریخ مکمل و جامعی نوشته و اینموضوع را تحت نظر گرفته از نظر تاریخی در آن انتقاد نموده است ، رجوع شود بکتاب او موسوم به تاریخ (۶) عمومی اعراب منطبقه پاریس ۱۸۷۷ میلادی
- ۱۰ - پروفور **سیلوستر** ، ساسی که از عربی دانهای

(1) Irving Washington (2) Saracens (3) Crichton (4) - M · DraPer (5) Spectator (9) Histoire generale des Arabes

معروف فرانسه است شرحی مبسوط در اینباب نگاشته است (رجوع شود به صفحه ۲۴۰ ترجمه و حاشیه کتاب **عبداللطیف** بغدادی که از فاضل مشارالیه در سال ۱۸۱۰ میلادی در پاریس طبع و نشر یافته است)

۱۱ - **جامعتر** از همه مقاله مفصل و مبسوطی است که **مسیو کریل آلمانی** در اینخصوص نوشته و در (اورنیتل کوئفرنس) آنرا پیشنهاد نموده است . توضیح آنکه ایزده پانزده سال باینطرف برای تجسس و تحقیقات لازمه در اطراف مسائل مهمه تاریخ مشرق زمین کننگره دراروپا از يك عده مستشرقین تأسیس شده و چهارمین جلسه آن در سپتامبر ۱۸۶۸ میلادی در فلارنس تشکیل یافته . فاضل مشارالیه در آن جلسه رساله ای که در اینموضوع بزبان آلمانی نوشته بود قرائت نمود و آن با رابرت کننگره طبع و نشر گردیده و ما قسمتی از رساله مزبوره را که محل حاجت است در آینده از نظر قارئین خواهیم گذرانید .

راجع باین روایت قبلا باید این قضیه راجل نمود که آیا آن از تواریخ اروپا گرفته شده و یا . اخوذ از تواریخ اسلام میباشد . گرچه سؤال فوق نهایت درجه مهم و ضروری است ولی قابل بحث نمیشد زیرا موافق و

مخالف هر دو جواب آنرا یکسان داده‌اند. مورخین اروپا اعم از مخالف یا موافق هیچ انکار ندارند که در کتب آنها ماخذی برای این روایت نبوده بلکه آن از تواریخ اسلام گرفته شده است لیکن ما قبلاً این مطلب را می‌خواهیم معلوم داریم که این قصه در اروپا چگونه و بوسیله کی اشاعت یافته است.

باید دانست اول کسیکه این واقعه را در اروپا منتشر ساخته **ابوالفرج ابن العبری** بوده است و اما شرح حال او و آن بطور اجمال بقراری است که ذیلاً می‌نگاریم. مشارالیه یکنفر طبیب یهودی است پسر هارون نام که در سال ۶۲۳ هجری در شهر ملطیه تولد یافته است و چون پدرش دینت یهود را ترک گفته تنصر اختیار نموده و د لذا **ابوالفرج** در بدو امر به تعالیم اصول نصرانیت می‌پرداخت، او علاوه بر معلومات مذهبی زبان سریانی و عربی را کاملاً آموخته و بواسطه لیاقت و استعدادی که داشت در سن سی و یکسالگی ریاست مذهبی یعنی (بشپ) منصوب بلکه کارش بتدریج بالا گرفته مخصوصاً بمقام عالیتری تعیین گردید او تاریخی مبسوط بزبان سریانی نوشت که ماخذ آن کتب سریانی، فارسی، عربی، یونانی بوده است

و از آن تاریخ خلاصه‌ای بنام مختصر الدول بزبان عربی تالیف نمود که دکتر پری **کوک** ۱ پروفیسور کالج اسکفورد در سال ۱۶۶۳ میلادی آنرا با ترجمه لاطینی بطبع و نشر رسانیده است.

این تاریخ دارای نسخ مختلفه است و همه هم ناتمام و ناقص می‌باشند، خاصه نسبت باصل نسخه سریانی مطالب زیادی دارد که هیچ معلوم نیست از خود مؤلف است یا دیگران آنها را درازمنه مختلفه الحاق کرده‌اند.

و همین مختصر الدول **ابوالفرج** می‌باشد که قضیه سوزانیدن کتابخانه اسکندریه در آن قبل از همه ذکر شده و بعد بوسیله ترجمه لاطینی روایت مزبوره در تمام اروپا شایع و منتشر گردیده است.

(مسیو **گبون**) در تاریخ خود می‌نویسد که انتشار این قصه در میان مردم از وقتی است که تاریخ **ابوالفرج** در لاطینی ترجمه شده است - (**واشنکون ارونیک**) و (**ارتز گلیمن**) و (**کرچتن**) و جمعی از محققین دیگر نیز تصریح کرده‌اند که این روایت بوسیله **ابوالفرج** در اروپا انتشار یافته است و در آن زمان که جهالت و تعصب مذهبی

تمام اروپا را فرا گرفته بود هر قسم روایتی که نسبت به مسلمانها نفرت آور بود یا موجب عداوت و دشمنی میشد بصحت و بطلان آن ابدأ اهمیت نداده فوراً در انتشار آن همت میگماشتند چنانکه از همین جا واقعه مزبوره در اروپا شهرت یافته و در نهایت درجه سرعت جزء مهم ادبیات اروپائیان قرار گرفت . **ابوالفرج** این واقعه را در عبارتی که نقل نموده ترجمه لفظی آن بقرار ذیل است :-
 در آن زمان **یحیی** نحوی که بزبان ما به « غرما طیقوس » یعنی نحوی ملقب بوده است در میان عرب مقام شهرت را حائز گردید ، مشارالیه ساکن اسکدریه بوده است و مذهباً نصرانی و جزء فرقه یعقوبی بود و مخصوصاً عقیده ساوری را تأیید می نمود ، او در آخر مذهب تنصی را ترک گفته و تمام علمای نصرانی مصر نزد او جمع شده نصیحت نمودند که از کفر و زندقه بیرون آید ولی او قبول ننمود . وقتی که علما مابوس شدند و بر او از مناصبی که دارا بود انداختند او تا مدتی بهمین حال باقی و زنده بود تا آنکه **عمر بن عاص** وارد مصر گردید

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران
 شماره ثبت کتابخانه : ۱۳۸۷
 شماره ثبت کتاب : ۱۳۸۷
 کتبی خطی و چاپی
 کتبی خطی و چاپی

۱۶ رجوع شود به مختصر الدول تألیف ابوالفرج چاپ لندن سال ۱۶۶۳ صفحه ۱۸۰ ۱۸۱ مصنف

روزی **یحیی** از دوی حاضر شد ، عمرو از مقام علم و فضل او واقف گردیده و خیلی از او احترام نمود . فاضل مشارالیه شروع بیک رشته سخنان حکیمانه ای نمود که اعراب ابدأ بان آشنا نبودند . سخنان مزبور در دماغ عمرو فوق العاده مؤثر واقع گردیده فریفته وی شد ' نظر باینکه عمرو از اشخاص باهوش و عاقل و فکور بود ، صاحبت و بر اختیار نمود و هیچوقت او را از خودش جدا نمی ساخت .
 یک روز **یحیی** به عمرو اظهار داشت که هر چه در اسکندریه است در تصرف شما میباشد ، البته آنچه برای شما مفید میباشد ما را بان کاری نیست ولی چیزهایی که چندان محل حاجت شما نیست خواهش میکنم که آنها را بخود ما واگذار کنید که استحقاق ما بانها بیشتر میباشد ' عمرو پرسید که آنها چیستند ؟ در جواب گفت کتاب حکمت و فلسفه میباشد که در کتابخانه دولتی ذخیره شده اند ' عمرو اظهار داشت که من در این باب باید از خلیفه دستور بخواهم و الا از خود نمیتوانم قبلاً اقدامی کنم . چنانکه دین واقعه را بخلیفه اطلاع داده و کسب تکلیف نمود ، در جواب نوشت : اگر این کتابها موافق باقران میباشد هیچ ضرورتی بانها نیست و اگر مخالف باقرانند تمام آنها را بربادده ،

بعد از وصول این جواب عمر و شروع بانهدام کتابخانه نموده مقرر داشت که بین حمامیهای اسکندریه کتبه‌ها را تقسیم کردند و ازینرو در مدت شش ماه تمام کتب را سوزانیده بر باد داد و آنچه واقع شده بدون استعجاب قبول نما .

این خبر مدتها غیر قابل انکار تلقی شده درمیخیزد احدی خطور نمیکرد که در اطراف آن امان نظر کند یا کنکاشی بعمل آرد و اول کسی که بدینخیال افتاد **گبون** بود که از مورخین مشهور و بانی روش جدید تاریخ نویسی اروپا میباشد . این دانشمند راجع باینموضوع بعد از بیانات زیاد چنین مینویسد : من اصل روایت و جزئیاتی که در آن درج است هر دورا میخواهم انکار کنم : او و جوهری برای این انکار خود ذکر نموده از جمله مینویسد که **ابوالفرج** بانصد سال بعد از اینواقعه بوجود آمده و غیر از او مورخ دیگری حتی مورخین نصاری این خبر را درجائی نقل نکرده‌اند و با اینحال چگونه میتوان امر باین مهمی را فقط بشهادت یکنفر **ابوالفرج** اکتفا نمود

از این انکار **گبون** اروپا از خواب غفلت بیدار شده علمای چندی بتحقیق آن همت گماشتند . اگر چه بعد

از **گبون** دودسته یکی موافق و دیگری مخالف تشکیل یافته لیکن چون اینمطلب بطور عموم مسلم بوده است که در قرن اول هجری کتابی در اروپا راجع باسلام نوشته نشده و بدینجهت کتابهائی که در شرح احوال حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین تا بامروز در اروپا تألیف یافته و با تألیف میشوند تمام آن را اخذ از تصانیف اسلامی میباشد لذا فرقه‌ای هم که اینواقعه را صحیح میدانند ناچارند بتواریخ اسلامی استناد کنند چنانکه مسیو **کرچتون** که از بیان فوق **گبون** متغیر شده در تاریخ خود راجع باسلام مینویسد که اگر صحت و حقیقت این واقعه نقطه مبنی بر شهادت **ابوالفرج** بود البته در قبول آن ما تأمل داشتیم زیرا که او علاوه بر اینکه نصرانی بود قریب به ششصدسال بعد واقعه مزبور را برشته تحریر در آورده است ولی حرف اینجاست **مقرئیزی** و **عبداللطیف** هم که از مورخین اسلام میباشد در کتاب خود راجع بتاریخ قدیم مصر این واقعه را ذکر نموده‌اند مسیو **کرئیل** صراحتاً اعتراف نموده مینویسد تا جائیکه من یاد دارم قبل از همه **عبداللطیف** این واقعه را ذکر نموده است خلاصه بعد از حل این قضیه که برای این واقعه غیر از تواریخ اسلامی مأخذ دیگری

در دست نیست البته قضاوت کردن در آن برای مابسی سهل
 و آسان خواهد بود چه بمقاد؛ اهل البیت ادری بمافی البیت؛
 بصیرت و اطلاع ما بکتاب اسلامی زیادتر از اروپائیان میباشد
 آن دسته از علمای اروپا که این قضیه را خواسته اند
 ثابت کنند در مقام ذکر سند فقط **عبداللطیف** بغدادی،
مقریزی، **حاج خلیفه** را نام برده و بکتاب آنها استناد
 کرده اند و چیزیکه بینهایت تأسف آورست اینکه یک نفر
 از علمای انگلیس مینویسد که **ابن خلدون** هم در شرح احوال
 خلیفه دوم این روایت را ذکر نموده است.
 شما میدانید که تاریخ **ابن خلدون** از جمله کتابهایی است
 که در تمام دنیا معروف و مشهور حتی اطفال دبستانها آنرا
 شنیده و از آن باخبر میشوند و متأسفانه وقتیکه ما با باز رجوع
 میکنیم می بینیم که در حالات خلیفه دوم راجع بکتابخانه
 اسکندریه کلمه‌های هم ذکر نشده است و ممکن است مطابق
 عقیده این نویسنده فاضل **ابن خلدون** دیگری در لندن
 چاپ شده باشد !!! چنانچه **ابن خلدون** را کنار بگذاریم
 فقط سنقر مورخ فوق باقی میمانند که کتاب آنها
 مدرک ثبوت وصحت این واقعه میباشد و اینک روی اصول
 و قواعد علمی تاریخی قلم را بتحقیق این روایت معطوف

و ضمناً معلوم میداریم که مورخین اروپا در استناد باقوال
 نویسندگان فوق ناچاه اندازه از فریب بکار برده اند.
 بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که برای تحقیق و
 اثبات وقایع تاریخی دو طریقه وجود دارد اول روایت
 و دیگری درایت و مراد از روایت آن است واقعه‌ای که در
 تاریخ ذکر شده باید سندی آن راوی منتهی گردد که خود
 شاهد قضیه بوده است. چنانکه تمام تواریخ اسلام بر روی
 همین اصل تدوین یافته است و همین هم باعث شده که
 سلسله سند هر روایتی را تحت عنوان **اخبارنا و حدیثنا**
 مذکور داشته و اسامی تمام روایت را مخصوصاً قید نموده
 تا بان راوی منتهی شده که شخصاً شاهد قضیه بوده است.
 تا قرن چهارم هجری این طریقه در تاریخ اسلام کاملاً جاری
 بوده است. اگرچه در دوره‌های بعد لطمه‌های بان وارد
 گردید ولی نسبت بوقایع و روایات سه قرن اول اسلام
 رعایت اصل فوق الذکر کاملاً بعمل آمده است یعنی محدثین
 و مورخین اسلام همیشه روایتی را معتبر میشمرند که
 بطور معین و با سلسله سند ذکر شده باشد.
 اما مقصود از درایت آن است که در اطراف
 هر واقعه‌ای که ذکر می شود امعان نظر شده و معلوم

دارند که آیا آن با مقتضای طبیعت انسانی یا مقتضیات عصر
 و زمان و موقعیت یا حالت و وضعیت منسوب الیه و سایر شواهد
 و قیاسات عقلیه مطابقت دارد یا نه ؟ - چنانچه با مقیاس
 فوق بتوان آن واقعه را تطبیق داد البته صحت آن محل
 شبهه و مورد تردید واقع شده یعنی احتمال داده میشود
 که اصل روایت دست خورده و صورت واقعه تبدیل یافته است
 بعد از بیان این مقدمه حال میرویم در تحقیق
 موضوع محل بحث این دو طریق را بکار میاندازیم -
 نظر باینکه در این بحث از طرفین دعوی یکی
 نافی است و دیگری مثبت و دیگر در اینگونه دعاوی چون
 همیشه بار اثبات بر دوش طرفی است که مدعی ثبوت
 می باشد لذا ما قبلا شواهد و ادله ای را که مثبتین دعوی
 اقامه نموده اند تحت دقت نظر گرفته و در اطراف آن
 صحبت می داریم -

تا آنجائیکه بر ما معلوم است اندسته از نویسندگان
 اروپا که می خواهند این دعوی را ثابت کنند دلیل شان
 از نظر روایتی همینقدر است که عبد اللطیف بغدادی،
 مقریزی، حاج خلیفه که سه مورخ مشهور اسلامند
 این واقعه را نقل کرده اند حال سؤال میکنیم که این

سه نفر مورخ بیانی که در این موضوع نموده اند آیا آن
 بیان يك چنین بیانی است که بشود بآن استشهاد نمود ؟
 آیا شهادت ایشان در این امر کافی است ؟ . ملاحظه کنید
 يك دسته از مورخین اروپا که مدعی این امر میباشد
 معالطه کرده بی درپی از عبد اللطیف، مقریزی، حاج
 خلیفه نام برده اند و دسته دیگر که منکرند شهادت این
 سه مورخ را قابل اعتبار ندانسته اند و این طرز بحث
 تا این جا محدود شده که قول این سه نفر نویسندة اسلام
 قابل اعتبار و سند هست یا نه ؟ - و حال آنکه قبلا لازم
 بود این مطلب حل شود که عبد اللطیف و غیره اصلا در این باب
 شهادت داده اند یا نه ؟ .

ولی اول از همه باید این مطلب روشن شود که
 بیان این سه نفر نویسنده (که بی درپی نام برده میشوند)
 آیا سه شهادت مستقل و جداگانه می باشند ؟ .

تاریخ مقریزی که در مصر چاپ شده است نزد ما
 موجود می باشد، مورخ مذکور در جلد اول این کتاب ۱

۱ شرحی که در این باب درص ۲۵۷ کتاب مزبور درج است اینک
 ما عین عبارت مندرج را بمناسبت مقام ذیل ذکر میکنیم : - و يذكر
 ان هذا العمود من جملته اعمدة كانت تحمل رواق ارسطا
 طاليس الذي كان يدرس به الحكمة وانه كان دار علم
 وفيه خزائن كتب احرفها عمر وبشارة الخليفة (مترجم)

در بیان عمود السواری که یکی از مناره های مشهور اسکندریه است تحت عنوان مزبور (عمودالسواری) همان الفاظ و عبارات را نقل کرده که عبداللطیف در بیان مناره مزبور مذکور داشته بود. در مضمون عبداللطیف ذکر می که از کتابخانه اسکندریه بعمل آمده بطور مستقل نبوده بلکه ضمنی بوده است و چون مقریزی عین عبارت عبداللطیف را حرف بحرف در کتاب خود ذکر نموده لذا راجع بکتابخانه هم عین همان عبارات عبداللطیف را نقل کرده و بهمین جهت است که (مسبو لانکل ۱) که از علمای مشهور فرانسه است مجبور شده تصدیق کند که بیان مقریزی يك شهادت مستقل و جداگانه ای نیست بلکه فقط نقل جمالات و عبارات عبداللطیف می باشد. هر چند «لانکل» در اصل دعوی بامام مخالف می باشد ولی باین حال مجبور شده که این معنی را تصدیق نماید.

آن دسته از مورخین اروپا که اصل کتاب مقریزی را نخوانده اند بطور ایمان بالغیب از مقریزی بار بار نام برده اند لیکن لانکل که اصل کتاب را دیده و خوانده بود البته غیر از این هم انتظاری از او نبوده است.

مقریزی در کتاب خود فتح اسکندریه را منصلا برشته تحریر در آورده ولی راجع بکتابخانه حرفی هم ننوشته است و از این ظاهر می شود که او واقعه مزبوره را جزء واقعات تاریخی نمی شمرده است.

مقریزی که از این بیان رفت **عبداللطیف** و **حاج خلیفه** باقی میمانند که اینک قلم را بذكر آنها معطوف میداریم. اما **حاج خلیفه** گرچه اکثر مورخین اروپا از وی نام برده اند لیکن عبارت خاص او را کسی ذکر ننموده است چه اگر اینکار را میکردند خللی در اساس ادعای آنها راه یافته و دعوی ضعیف میشد مگر بروفیسور **دساسی** از نویسندگان معروف فرانسه که از مشتمین جدی این دعوی میباشد عبارت حاج خلیفه را نقل کرده است و ما حقیقتاً از این فاضل محترم ممنونیم که فقط او برده از روی این راز برداشته و حقیقتی که مکتوم بود آشکار ساخته است.

عبارتی که از **حاج خلیفه** نقل شده اصل آن بدین قرار است.

كانت العرب في صدر الاسلام لاتعني بشيء من العلوم الابلغتها ومعرفته احكام شريعتها وصناعتها الطب فانها كانت موجودة عند افراک منهم لحاجته

الناس طرا اليها صوناً لقواعد الاسلام و عقايد اهله
عن تطرق الخلل من علوم الاوائل قبل الرسوخ و
الاحكام حتى يروى انهم احرقوا ما وجدوا من الكتب
فى فتوحات البلاد :

يعنى اعراب در شروع اسلام از میان تمام علوم غیر
از لغت و احکام شریعت و نیز فن طب بطرف هیچ علمی
توجه نمی نمودند . فقط همین علوم برای احتیاج عامه
پیش بعضیها موجود بوده و علت آنهم این بوده است
که چون قواعد اسلام و عقاید مردم استحکام و رسوخ
نیافته بیم آن داشتند که از علوم قدما خللی در عقاید
مردم راه یابد تا اینکه گفته میشود که ایشان در
فتوحات خود کتابهایی را که دست یافتند طعمه حریق نمودند
خوانندگان ملاحظه میکنند که در این عبارت
هیچ اسمی از کتابخانه اسکندریه نیست بلکه سوزانیدن
کتاب را ذکر نموده آنهم بلفظ «بروی» (فعل مجهول) که
معلوم میدارد این روایت یکی از روایات مست عامیانه بوده است.
علیهذا نمیتوان از این طرز بیان دانست که خود نویسنده
بصحت آن عقیده داشته است یا نه ؟

مشارالیه موضوع عدم اعتناء عرب را با علوم بیان
نموده در ذیل آن يك روایت عامیانه را بالحن عامیانه

ذکر میکند و آن مثل این است که یکنفر بگوید ناپليون
در مصر خواست خود را در عداد یکی از سرداران
اسلامی قلم دهد چنانکه برای اجرای این منظور
حیله ها بکار برده و دامها گسترده حتی میگویند او در
جامع از هر کلمه توحید را بر زبان جاری ساخت
و نماز جماعت بجای آورد .

و آن يك طريقه عامی است در نطق و بیان
که یکنفر ناطق یا انشاء پرداز در این گونه مواقع
بی پایه ترین روایت را هم ذکر مینماید ؛ غرض سوزانیدن
کتابخانه اسکندریه بخصوص را باین عبارت حاج خلیفه
مستند ساختن یک تردستی و شاهکاری است که غیر
از مورخین مزبور اروپا از دیگری ساخته نیست .

حال چیزیکه باقیمانده فقط شهادت عبداللطیف
بفدادی است که در واقع آخرین مدرک نویسندگان اروپا
می باشد .

حقیقت امر این است که او کتابی در تاریخ مصر
نوشته است که نام آن : کتاب (۱) الافاده والاعتبار
فی الامور المشاهده والحوادث المعاینه بارض مصر ؛ می

(۱) در سال ۱۷۸۹ دتوتجه بطبع رسیده است

باشد، مشارالیه این کتاب را در دهم شعبان ششصد و سه هجری باتمام رسانید و موضوع آن فقط شرح حوادث و وقایعی است که آنها را شخصاً در مصر مشاهده نموده است در این کتاب در یک مورد عنوانی بلفظ: عمودالسواری؛ برقرار و تمام حالات آنرا ذکر نموده مینویسد که در اطراف آن چهار صد ستون کوچک وجود داشته است و در خاتمه بیان ضمناً این عبارت را نوشته است: و يذكر ان هذا العمود من جملة اعمدة كانت تحمل اوراق ارسطا طاليس الذي كان يدرس فيه الحكمة وانه كان دار علم وفيه خزنة كتب احرقها عمر وبشارة الخليفة:

معنا - همچو صحبت میشود که این ستون از جمله ستونهای است که حامل رواقی بوده که ارسطاطاليس در آن رواق بتدریس حکمت میپرداخت و این جا دارالعلم بوده است و در آن مخزن کتبی بود که عمر و بر طبق امر خلیفه آنها را سوزانید.

از این عبارت هر کسی میفهمد که عبداللطیف ارزشی که باین روایت داده چیست چه تمام بیان او تحت عنوان یدکر فعل مجهول بعمل آمده که هیچ معلوم نمیشود از این واقعه را خواسته از نظر تاریخی نقل کند و دیگر آنرا تصدیق داشته یانه ؟

چنانکه مسیو کریل آلمانی بعد از نقل این قول عبداللطیف مینویسد که از اسلوب این بیان چنین برمیآید که عبداللطیف خواسته است این واقعه را علی سبیل التذکره بیان نماید و از این هیچ معلوم نمیشود که او شخصاً در این موضوع نظر خاصی داشته است، علیهذا آن تذکار اصل واقعه خاصی نیست بلکه اعاده و تکرار سخن مشهوری است که سیاحان آنزمان مکرراً نقل کرده اند و این از قبیل همان روایات و بیانات غیر معتبر و خلاف عقلی است که در میان سیاحان قرون وسطی درباره بیت المقدس مشهور بودند.

مطلب قابل توجه این است که چون عبداللطیف خواسته همان صحبت های بازار را تذکار داده باشد لذا مطالب دیگری را هم که در این جا ذکر نموده مخدوش و دقتی در آنها ننموده است چه رواقی را که اسم برده نه آنجا مقام ارسطاطاليس بوده و نه هیچوقت حکیم مزبور در آنجا تدریس میکرد. بکنفر نویسنده در یکی از شماره های جریده اسپیکاتور مورخه ۱۳ ژوئن مقاله ای که در این موضوع نوشته این عبارت عبداللطیف را مورد اعتراض قرار داده است، نویسنده مزبور مینویسد قضیه سوزانیدن

کتابخانه اسکندریه یکطرف مطالب دیگری هم که در این جا نوشته شده هیچ نمیتوان بان اعتماد نمود .

این است حقیقت اسناد و روایاتی که مورخین اروپا روی آنها اینهمه هو و جنجال راه انداخته اند ، این نویسندگان در این بحث طوری مغالطه کرده و مارا فریب داده اند که واقعا حیرت انگیز میباشد ما از **عبد اللطیف** و دیگران عباراتی را که در فوق نقل نمودیم خوانندگان از آن بخوبی میتوانند پی. به برند که **مقریزی** از خودش اینواقعه را ذکر نموده بلکه در طی بیان عمود السواری عبارت **عبد اللطیف** را که در آن از کتابخانه اسکندریه ضمنا ذکر بعمل آمده بود گرفته نقل کرده است و اما **حاج خایفه** اصلا اسمی از کتابخانه اسکندریه نبرده است. البته از کتب بطور عام ذکر نموده ولی آنهاهم به لفظ؛ بذر؛ (فعل مجهول) که معلوم میداردان از روایاتی نیست که قابل اعتماد و وثوق باشد . لیکن مورخین اروپا نام **عبد اللطیف** و غیره را در هر جا طوری برده اند که گویا آنها مدعی صحت اینواقعه بوده و هر کدام شرحی جداگانه در اطراف آن نوشته اند .

پروفیسور **دسائی** در یادداشت های خود مینویسد

یکی از اعتراضات قویه ای که بر بیان **ابو الفرج** میکنند این است که مورخین اسلام در يك واقعه باین مهمی خاموش مانده اند ، بعد خود پروفیسور مزبور جواب این اعتراض را داده میفرماید که شهادت **عبد اللطیف** و **مقریزی** از قوت این اعتراض میکاهد . لطف این جاست که فاضل مشارالیه بعد از جواب مزبور مینویسد : هر چند در اینجا برای هر کسی جای این ایراد باقی است و میتواند بگوید که شهادت **مقریزی** خود شهادت عدیحه نیست بلکه نقل عبارت **عبد اللطیف** میباشد .

مسیو **کرچمن** مینویسد مدرک اینواقعه فقط مبنی بر بیان **ابو الفرج** نیست بلکه **مقریزی** و **عبد اللطیف** نیز که تاریخ قدیم مصر را نوشته اند واقعه مزور را ذکر نموده اند .

پروفیسور **وائت** با صدای بلند میگوید که ما در مقابل دلیل منقائه **غبون** شهادت مشتبهانه دومورخ عرب را دلیرانه اقامه میکنم چه آنها از مورخین معروف و متعصب اسلام بشمار آمده و در صحت اقوالشان جای هیچ تردید نیست و مراد **عبد اللطیف** و **مقریزی** میباشند که نه تنها در سوزانیدن کتابخانه همراهند بلکه

جا و مکان آنرا نیز تعیین نموده اند
 شما ملاحظه کنید بروفسور مزبور چطور در
 این جا مغالطه کرده است - **عبداللطیف** در ذکر يك
 ستون ضمناً این واقعه را بطور نقل قول نگاهشته ولی
 مشارالیه آنرا در يك قالبی ریخته است که يك آدم خالی
 الذهن خیال میکند که **عبداللطیف** مستقیماً خواسته این واقعه
 را ثابت کند و علاوه بر اثبات ، جا و مکان آنرا نیز
 تعیین نموده است !!!

اگر چه اکثر مورخین اروپا در اثبات واقعه
 مزبوره باقوال **مقریزی و عبداللطیف و حاج خلیفه** تنها
 استناد نموده اند ولی تعجب در این است که بعضی
 از نویسندگان اروپا در مغالطه کاری قدمی از دیگران
 جلوتر گذاشته مدعی است که برای تایید این امر قرائن
 و شواهد دیگری نیز موجود میباشد چنانکه مسیو کورچین
 در حاشیه کتاب خود چنین مینویسد :-

بارون د **ساسی** ۱ در یادداشت های میسوی که برترجمه
عبداللطیف دارد (ص ۲۴۰ در بیان مصر) شواهد
 چندی از کتب نویسندگان عرب جمع کرده که در کتابخانه
 دولتی پاریس موجود میباشد و از این شواهد قول **ابوالفرج**

۱ Baron de sacy

تایید شده قابل وثوق و مورد اعتماد قرار میگیرد لیکن
گبون مغرور این شواهد و نوشتجات را ندیده بود :
 از این عبارت يك شخص نا واقف خصوصاً کسانی که
 بقلم نویسندگان اروپا بطور عموم ایمان دارند بکافی فریب
 خورده یقین خواهند نمود که در کتابخانه **مظالم** پاریس راجع
 باین موضوع واقفاً موادی موجود میباشد و راجعاً **گوناگون** کن
 است يك چنین روایت غلطی در تمام اروپا اشتها
 پیدا کنند .

لیکن قارئین محترم نباید از شنیدن نام کتابخانه
 پاریس مرعوب گردند ، یادداشت های **دسسی** و نیز کتاب
 هائی که بانها حواله کرده فعلاً نزد ما موجود میباشد ،
 بی شبهه **دسسی** با حرارت و جوشی خواسته این قضیه
 را ثابت کند ولی افسوس حرارتی که در طبیعت اورت
 در دلایل وی آن حرارت نیست و اینک ما این بیانات
 او را **لفظ بلفظ** ترجمه کرده ذیلاً از نظر خوانندگان
 میگذرانیم :-

ابوالفرج در تاریخ خود راجع به دوات عرب و الام
 در انهدام کتابخانه اسکندریه شرحی که نوشته است عددان
 نویسندگان زبر دست آنرا تردید کرده اند . بیان و شرح

آنچه در این باب نوشته شده و بحث و نظر در اطراف
ایرادات وارده بطول خواهد انجامید و اگر کسی بخواهد
در اینباب اطلاعات کافی بدست بیاورد رجوع کند بر سائۀ
آلمانی که رینهارد (۱) آنرا در سال ۱۷۹۲ در *گوتک* (۲)
بطبع و نشر رسانیده و نیز رجوع شود به یادداشت های
M. de saint Croix در صفحه ۴۳۳ میگزین انسانیکلوپیدیا
سال پنجم راجع بکتابخانه قدیم اسکندریه - *مسیولانگل*
بانظر عامه همراه است لیکن بیان مبالغه آمیز *ابوالفرج* را
قبول ندارد .

قویترین اعتراضی که بر بیان *ابوالفرج* شده این است
که مورخین اسلام در يك واقعه باین مهمی خاموش می
باشند لیکن بعد از شهادت *عبداللطیف* و *مقریزی* یقیناً
از قوت این اعتراض میکاهد ، گرچه در اینجا هم برای
هر کسی راه ایراد باز میتواند بگوید که عبارت *مقریزی*
بظاهر (چنانکه *مسیولانگل* گفته) نقل همان عبارت
عبداللطیف میباشد . -

من در اینجا نمیخواهم از یادداشتهائی که آنها را
ذکر خواهم نمود با يك چنین نویسنده فاضلی (مراد
مسیولانگل است) طرف شده وارد گفتگو و مشاجره

1 M.Ch, Rainhard 2 Gottingue

کردم زیرا من او را قبلادوست دارم و از وی بقایت احترام
میکتم لیکن من اسناد تازه مخصوصی بدست آورده و یقین دارم
که این واقعه همانطوری است که *ابوالفرج* نقل کرده
است . هر چند در بیان او چیزهائی یافت میشود که قابل
انتقاد و نکته چینی است و با اینحال باید اعتراف کرد که
آن مبنی است بر يك امر مسلم تاریخی و حاصل آن این
است و قتیکه مسلمین این شهر را تصرف کردند عمرو
مطابق امریه خلیفه حکم کرد خزانه ای را که کتاب
های فراوان در آن جمع و مجلس هم اسکندریه بوده است
منهدم و تمام کتب را طعمه حریق ساختند :

فاضل مشارالیه بعد از بیان مفصل طولانی عبارت
حاج خلیفه و مقدمه *ابن خلدون* را شاهد آورده و از
قول آنها بر ثبوت این واقعه استدلال نموده است .
پروفیسور مزبور اسناد مخصوص و مدارك تازه ای که
بقول خودش پیدا کرده بود ما خیلی شائق بودیم که آن
اسناد را به بینم و از آن استفاده کنیم مگر افسوس که
چیز تازه بنظر ما نرسید . این نویسنده عالی مقام کتابخانه
معظم پاریس را زیور و کرده دوستند برای ما تهیه نموده
است - یکی عبارت *حاج خلیفه* که ما آنرا در سابق نقل

کردیم و دیگر عبارتی از مقدمه **ابن خلدون** که ضمناً و بطور اجمال ذکری از کتابخانه ایران در آن بعمل آمده است - راستی اینهم يك منطق غریبی است که موضوع دعوی سوزانیدن کتابخانه اسکندریه ولی در اقامه شهود سوزانیدن کتابخانه ایران را شاهد بیاورند .

۱- ممکن است گفته شود که پروفیسور **دسامی** خواسته قول **ابن خلدون** را برای تایید مدعای خود شاهد بیاورد ولی باید دانست که این مقصود هم از آن حاصل نمیشود بلکه اگر نتیجه از آن بدست بیاید این خواهد بود که واقعه کتابخانه اسکندریه بکلی بی اصل است والا همانطوریکه واقعه تباهی و انهدام کتابخانه ایران را **ابن خلدون** ذکر نموده مال اسکندریه هم اگر اعلی داشت یکفر مورخ مبرز اسلام آنرا در کتاب خود ذکر مینمود و حال آنکه هزاران کتاب تاریخی اسلام را که ملاحظه می کنیم در یکی هم چنین ذکری نشده است .

عبارتی را که ما از **عبد اللطیف و مقریزی** در فوق مذکور داشتیم ابدأ نمیشود به آن استهاد نمود لطف این و این همانطوری است که مصنف گفته زیرا که آن مثل اناس برادری را بجرم برادر قصاص کنند البته آن خلاف منطقت است چنانکه نظامی گفته : -
برادر بجرم برادر بگیر کبس فرق باشد زخون تا بشیر مترجم

جاست که خود **ابوالفرج** هم که در این بحث طرف دعوی میباشد این خبر را طوری تنوشته که بشود فهمید که او آنرا مسلم داشته و صحیح میدانسته است یا نه ؟ در تاریخ اصلی **ابوالفرج** که بزبان سربانی است و حالات فتح اسکندریه در آن به تفصیل نوشته شده هیچ ذکری از این واقعه نیست . البته خلاصه آن تاریخ که بزبان عربی است در این خلاصه چنانکه گفتیم واقعه مزبوره مذکور است لیکن اطمینان کافی باین کتاب نیست و نمیدانیم مطالبی که در این نسخه بر اصل تاریخ سربانی اضافه شده مال خود **ابوالفرج** است یا دیگران الحاق کرده اند . مسیو کریر آلمانی در اینباب مینویسد که چیز های زیادی در این نسخه یافت میشود که در نسخه اصل سربانی نیست و این مسئله که اضافات مزبوره الحاقی است و یا از خود **ابوالفرج** بر ما محقق و پوشیده است چه تمام نسخه های این خلاصه ناقص و ناتمام است ، از جمله سوزانیدن کتابخانه اسکندریه است که در نسخه عربی درج ولی در نسخه سربانی اصلاً ذکری از آن نشده است ، گمان الحاقی بودن این عبارت از این جا قوت میگیرد که مسیو **پوکوک** این خلاصه را بسعی و اهتمام خودش تصحیح

نموده بطبع رسانیده است و مشارالیه از اشخاصی است که در نشر چیزهای بی اصل برضد مسلمانها دست داشته است. شرحیکه تا این جا گفته آمد از این لحاظ بود که **عبدالمطیف و حاج خلیفه** راجع باین امر شهادت داده اند یا نه ؟ ، لیکن اگر ماترل کرده تصدیق نمائیم که این حضرات واقعه مزبور را يك امر مسلم پنداشته اند، آنوقت سؤال دیگر پیش می آید و آن این است که آیا شهادت آنها در این قضیه قابل اعتماد هست یا نه ؟

عبدالمطیف بغدادی در سال ۵۰۷ هجری پیدا شده و اما **حاج خلیفه** در حدود دوست سال و چیزی بیشتر از زمان او نگذشته است اینجا کی می تواند بگوید راجع به واقعه ای که مربوط است به اوایل قرن هجری ، اشخاصی که چندین قرن بعد آمده شهادت داده اند شهادت آنها قابل قبول باشد در صورتیکه برای شهادت خود نه سندی ذکر نموده و نه بجائی آنرا حواله کرده اند گذشته از این باید دید که مقام و درجه ایشان در فن تاریخ چیست ، زیرا در اینجا هم مورخین اروپا مغالطه نموده این دو نفر را عالمقام جلوه داده اند و از آنها با آب و تاب نام برده اند از جمله می نویسند که از لحاظ

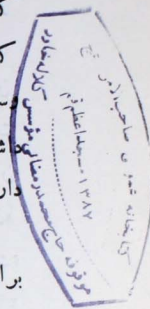
علو مقامی که دارند بابتی قول آنها را تصدیق نمود ؛ ما هم تصدیق داریم که **عبدالمطیف و حاج خلیفه ۱** از نویسندگان عالیه مقام می باشند ولی سؤال میکنیم که در چه فنی .

عبدالمطیف بلاشک در طب یدی بسزا داشته و در آن دارای تألیفات عدیده میباشد . چنانکه **ابن اصیبه** در طبقات الاطباء تذکره حالات او را مبسوطاً نگاشته که از دیدن آن میتوان بعلو مقام وی در طب بی برد تا چه اندازه بوده است ولی آیا او تخصصی در تاریخ هم داشته است ؟ آیا کسی او را در عداد مورخین بشمار آورده است ؟ و یا او در شرح حالات خویش ادعائی در این باب کرده است ؟ و قتیکه اینطور نشد عالیه مقامی او در این مورد بچه درد خواهد خورد . اگر کسی يك مسئله تاریخی را به **فارابی و ابوعلی سینا** حواله بدهد معلوم است که آن

حاج خلیفه چلی (۱۰۰۴-۱۰۷۱ هجری) او **مصطفی بن عبدالله**

کاتب چلی قسطنطنیه است که **بجاج خلیفه** اشتهار یافته است و او را ملاکاتب چلی یا شلی رئیس دقتر اسرار سلطان مراد چهارم و وزیر مالیه وی در دوره سلطنت او نوشته اند . توک **حاج خلیفه** در اسلامبول شده و پدر وی از سپاهیان بوده و قتیکه بعد رشد رسید منشی نظارت سپاه اناتولی گردید . او سفری بکنه معظمه نموده بعد از مراجعت بدین نام اشتهار یافت و وفاتش در ۱۰۶۷ هجری مترجم

ناچه اندازه قابل اعتبار خواهد بود.
 واما حاج خلیفه بی شبهه کتابی مثل کشف الظنون
 که بغایت مفید می باشد تألیف نموده است ولی آن یک
 کتاب تاریخی نیست بلکه فهرستی است ازه و اوقات اسلامی
 وسوای کتاب مزبور اینمرد عالی مقام آثار دیگری هم
 نگاشته باشد ما از آن بی اطلاعیم. خاصه در تاریخ نه کتابی
 دارد و نه ویرا کسی در عداد مورخین بشمار آورده است.
 واقعا اینمطلب برای مخالفین ما تأسف آوراست که
 برای یک واقعه باین مهمی که به قیده آنان شش ماه
 جریان آن طول کشیده است از میان هزاران کتب و تألیفات
 اسلامی مدرکی بدست نیاورده ناچار متشبهت بقول یکنفر
 طبیب و یکنفر فهرست نگار گردیده اند.
 شرحیکه تا این جا گفته آمد مبنی بر این بوده
 که دسته مخالف را ما مدعی قرار داده بودیم و در
 حقیقت طبق اصول مناظره همان ها هم مدعی میباشند.
 ولی اینک از این مرحله هم قدمی بالاتر گذاشته خود
 را مدعی قرار میدهیم و ادعا میکنیم که چنین امری
 واقع شده است یعنی کتابخانه اسکندریه بحکم خلیفه
 یابدست مسلمین بر باد نرفته است لیکن قبلا باید دانست



دعوائی که شکل آن منفی است طریق استدلال آن
 دعوی از نظر روایتی و درایتی چیست؟ مثلا اگر کسی
 ادعا کند که فلان حادثه در فلان عصر واقع نشده
 است البته دلیل آن از لحاظ روایتی فقط این خواهد
 بود که آنچه مراجع و منابع علم و اطلاعی که راجع
 بانعصر موجود میباشند خبری یا اثری در آنها از این
 حادثه نیست و اما از نظر درایتی اینکه تمام شواهد و
 قراین بر خلاف وقوع آن حادثه است و اینک ما از
 روی همین وجوه استدلال میکنیم و میگوئیم که کتابخانه
 مزبوره ابدأ بدست مسلمان ها منهدم نشده است.
 در اسلام تصنیف و تألیف از سال ۱۴۰ هجری شروع
 شده است. اول کتابی که در آنعصر در تاریخ نوشته
 شده کتابی است که محمد بن اسحاق در شرح احوال
 حضرت رسول ص تألیف نموده است و بعد نویسندگان دیگر
 تواریخ عمومی مشتمل بر شرح احوال خلفای راشدین نوشته
 و تمام حوادث و وقایع را به تفصیل نوشته اند. از تصانیف
 و تألیفات انصاری تقدیریکه در دسترس ما میباشند یانام و
 نشانی از آنها در دست است ما اسامی آنها را ذیلامینسگاریم:
 فتوح البلدان بلذری، بلدذری، در زمان متوکل

میزبست و او در این تاریخ تمام وقایع و حوادث را با سندهای متصل بیان نموده است .

تاریخ یعقوبی . یعنی تاریخ احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح کتاب العباسی او از نویسندگان خبای قدیم و معاصر بادربارهای مأمون عباسی میباشد . فاضل مزبور در این کتاب حوادث تا ۲۵۹۶ هجری را برشته تحریر در آورده و ظن غالب اینکه تا آن زمان هم حیات داشته است . کتاب مزبور در دو جلد تدوین شده و در سال ۱۸۸۳ میلادی در لیدن ۱ بطبع رسیده است - تاریخ ابوحنیفه دینوری که آنها در لیدن چاپ شده است .

تاریخ کبیر ابو جعفر جریر طبری - این تاریخ هر چند از تواریخ فوق الذکر قدری بدتر نوشته شده است چه مصنف آن در سال ۳۱۰ هجری مطابق با سال ۹۲۲ میلادی وفات یافته است لیکن او تمام حوادث و وقایع را با اسناد متصل نقل کرده و در هر روایتی نام تمام رواتر را ذکر نموده است - این کتاب مخزن تمام روایاتی است که امروزه راجع بتاریخ اسلام موجود میباشد و یا در يك روزی موجود بوده اند . و بدین لحاظ راجع به قرن اول اسلام هر واقعه مهمی که در این کتاب

درج نیست باید بطور یقین گفت که آن فاقد جنبه تاریخی میباشد - کتاب مزبور نهایت درجه قطور و ضخیم و ۱۳ جلد آن در هلند بطبع رسیده در صورتیکه چندین جلد آن هنوز باقی مانده که طبع نشده اند . تاریخ ابن لاثیر و تاریخ ابن خلدون که نهایت درجه معتبر شمرده میشوند بقیده نویسندگان آنها خلاصه هستند از تاریخ طبری ، علاوه بر این راجع بتاریخ اسلام کتاب های زیاد دیگری هم نوشته شده لیکن نسبت بواقعات و حوادث قدیم مأخذ تمام آنها همین چند کتابی است که فوقاً ذکر شدند و این از چیزهایی است که از خواندن آن کتابها بطور وضوح معلوم و آشکار شده هیچ احتیاجی باقامه دلیل و برهان نیست .

سوی این کتابها در شرح احوال مصر و اسکندریه بخصوص کتابهای زیادی تالیف یافته که از میان آنها کتب ذیل میباشد : - خطط مصر لابی عمر الکندی المتوفی سنه ۲۴۶ - کشف المعالم لابن شاهین المتوفی سنه ۳۸۵ هجری . تاریخ مصر لعبد الرحمن الصوفی المتوفی سنه ۳۴۷ هجری - تاریخ مصر لمحمد بن برکات النحوی المتوفی سنه ۵۲۰ هجری - ایقاظ المتامل سنه ۷۲ هجری و دیگر تاریخ مصر لمحمد بن عبدالله المتوفی

سنه ۴۲۰ هجری - تاریخ مصر **للقفطی المتوفی سنه**
 ۶۴۶ هجری - تاریخ مصر **لقطب الدین الحلبي المتوفی**
 سنه ۶۳۵ هجری - تاریخ مصر **لیجیبی الحلبي المتوفی**
 سنه ۶۴۰ هجری - **الاتصار لابن دقماق المتوفی سنه**
 ۸۰۹ هجری - **عقود الجواهر - زهته الناظرین - الدرّة**
المضیئه - اشرف الطرف - زهته السنیه - تفریح الکربه
فرائد السلوک - بدایع الزهور - تحفته الحمام - اخبار
الاحرام - تاریخ مصر لابراهم بن وصیف - جواهر
البحور - مختار للقضای - النقط المعجم - الروضه البهیة -
المواعظ والاعتبار للمقرئزی - نجوم الزاهره . تاریخ
مصر لابن عبدالحکیم و غیره و غیره ؛ اگرچه همه این
کتابها امروزه در دست نیستند لیکن کتابهایی که
درازمته بعد نوشته شده در دسترس ما میباشند در آن
کتابها تمام روایات کتب قدیمه جمع و ضبط شده است
مثلا حسن المحاضره سیوطی ، خود نویسنده مشارالیه در
دیباچه کتاب مینویسد که من ۲۸ کتاب تاریخ را
مطالعه کرده تا این کتاب را فراهم نموده ام و مبسوطتر از
همه مواعظ والاعتبار بذكر الخطط والاناير مقرئزی است
که تمام وقایع و حالات مصر و اسکندریه در آن ذکر
شده است .

کتابهایی را که ما در فوق ذکر نمودیم باید
 دانست که برای دست آوردن حالات مصر و اسکندریه
 مراجعی غیر از آنها نیست و حرف این جاست که در
 هیچک از این کتابها علامت و نشانی از واقعه موضوع
 بحث دیده نمیشود و اسمی از آن برده نشده است ،
 خصوصاً در **طبری** . فتوح البلدان بلاذری ، حسن المحاضره ،
 خطط والاناير مقرئزی که از فتح اسکندریه مفصلاً صحبت
 شده ابتدا ذکرى از این موضوع نشده است .

کتب فوق الذکر از کتابهایی هستند که این
 امر اگر واقع شده بود میبایستی در آنها بطور مستقیم
 و مستقل ذکر بشود لیکن کتابهایی که در آنها ذکر
 اینواقعه ضمناً ممکن بود بعمل بیاید در آنها هم مبینیم
 ذکرى نشده است مثلاً در شرح احوال حکما و اطباء
 کتابهایی که تالیف یافته عموماً در آنها ذکرى از
یحیی نحوی بعمل آمده است - **حتى ابوالفرج** که ناقل
 این افسانه است مخصوصاً در شرح حالات **یحیی نحوی**
 انرا ذکر نموده میکوبد **یحیی از عمرو** درخواست نمود
 که کتابخانه را باو برگذار کنند عمرو در جواب آن
 حسب الامر خلیفه حکم کرد کتابخانه را سوزانیدند .

و نظر باینکه یحیی طیب و فیلسوف بود و کتابهای او در زبان عربی ترجمه شده اند بدینجهت کتابهایی که در شرح حالات حکما و اطباء در عربی نوشته شده تذکره حالات یحیی در آنها مفصلاً مسطور است ابن اصبیعه در طبقات الاطباء و ابن الندیم در کتاب الفهرست تمام حالات و سرگذشت یحیی نحوی و فهرست کتب و تالیفات او را ذکر نموده اند حتی اینرا هم نوشته اند که او بنزد عمرو حضور یافته و عمرو از او بغایت احترام نمود.

خلاصه الفاظ ابن الندیم قرار ذیل میباشد :-
 ولما فتحت مصر علی ید عمرو دخل الیه و اکرمه و رای له موضعاً و با همه این تصریحات در هیچ جا از کتابخانه ذکر نشده است و از این کاملاً معلوم میشود که اینواقعه بکلی بی اصل و بی پایه و مایه بوده است.
 گذشته از این کتابهایی هم که در جغرافی، بیوگرافی، سفر نامه در اسلام نوشته شده در هیچیک از آنها ابداً اسمی از اینموضوع نیست، حقیقت این است که اگر ادعا بشود، - سوای قول عبداللطیف بغدادی تمام ادبیات ادوار اسلامی از ذکر این واقعه خالی است، دعوی

مطابق با واقع بوده و هیچ راه اغراق پیموده نشده است. حال از شما میپرسم که برای بی اصل بودن این روایت بیش از این دیگر چه میتوان گفت ؟ و با در عدم وقوع این امر قاطع تر از این چه دلایلی میتوان آورد ؟
 ولی ما از این مرحله قدمی بالاتر گذاشته میگوئیم که در تاریخ خود مسیحیان نیز ذکری از این قضیه نشده است - یوسکس متوفی در سال ۹۴۰ میلادی که در قرن دهم مسیحی در اسکندریه بطریق بوده فتح اسکندریه را به تفصیل نوشته است و همچنین المکین که سیصد سال بعد از واقعه مفروضه میزیست یعنی دوست سال پیش از ابوالفرج تاریخ مصر را در حالتیکه خود در مصر سکونت داشت، نوشته و حالات فتح اسکندریه را مبسوطاً برشته تحریر در آورده است ولی در این دو کتاب راجع بواقعه مفروضه حرفی هم ذکر نشده است و حال آنکه این دو نفر نویسنده از عیسائیان متعصب بودند و هیچ نمی شود خیال کرد که آنها خواسته اند با مسلمانها بی جا طرفداری کرده باشند، گذشته از این هر دوی آنها محقق و عالم دوست بوده و برباد رفتن يك چنین سرمایه علمی را بنظر عادی تلقی نمی کردند و دیگر بواسطه

اقامت در مصر و علاقه طبیعی نسبت باوضاع و حالات
انجا منابع اطلاعات آنها نهایت درجه وسیع بوده است
و با اینحال راجع بواقعه مزبور حرقی هم نویسنده خود
بک دلیل قاطعی است که آن بکلی بی اصل و بی
اساس بوده است . چنانکه نویسندگان منصف اروپا مثل
کریل و گیبون از همین برای بی اصل بودن این واقعه
استدلال کرده اند .

بک دلیل عمده و قوی در بی اصل بودن این واقعه
آن است کتابخانه ای که سوزاندن آنرا ذکر میکنند
پیش از ظهور اسلام این کتابخانه بر باد رفته بود و
حقیقت آن است که کتابخانه مزبوره را سلاطین
بت پرست مصر که خدایان عذیده را پرستش میکردند
تاسیس کرده بودند . زمانیکه دیانت مسیح در مصر
انتشار پیدا نمود سلاطین عیسوی بر اثر تعصب مذهبی
شروع بانهدام این کتابها نموده و مخصوصاً کشیشان
بیشتر دامن باتش زده در اجرای این منظور سهم
و افری گرفتند

و از همین جا نویسندگان بزرگ و مورخین نامی
اروپا ناچار شده تصدیق کنند که پیش از اسلام کتابخانه

مزبور بر باد رفته بود ؛ چنانکه مسیورنان یکی از
علمای مشهور فرانسه تحت عنوان اسلام و علم : نطقی
در مدرسه عالی سوربون ایراد نموده و نطق
مزبور در پاریس در ۱۸۸۳ بطبع رسیده است . اگر
چه این نطق بر خلاف مسلمانها نهایت درجه تعصب
آمیز است و فاضل مشارالیه در این نطق با آب و تاب
زیاد خواسته ثابت کند که اسلام و علم هیچوقت ممکن نیست
باهم جمع بشوند و با وصف احوال راجع بکتابخانه
اسکندریه چنین میگوید : اگرچه اینجرف بارها گفته
شده که عمرو کتابخانه اسکندریه را بر باد داده ولی آن صحیح
نیست چه کتابخانه مزبوره پیش از آنزمان بر باد رفته بود ؛
کیفیت این کتابخانه سلطنتی را مستر کریل در رساله
خود مفصلاً نگاهشته و شرح بر بادی هر عصر آنرا تفصیلاً برشته
تخریر در آورده لیکن ما چون در آخر این رساله قول
اوراد کر خواهیم نمود لذا در اینجا بهمهتقدر اکتفا مینمائیم .
بر بادی این کتابخانه پیش از اسلام بطوری واضح و مبرهن
است که حتی اندسته از مورخین اروپا که مثبت این واقعه
مباشند نمیتوانند آنرا انکار کنند ؛ چنانکه مسودریپر
در کتاب خود مینویسد که جولیس سیزار نصف بیشتر
این کتاب هارا سوزانیده و بعد بطارقه اسکندریه نه تنها

فتوی برانهدام باقی کتابها دادند بلکه مراقبت و بافشاری نمودند تا آنکه همه آنها را بر باد داده نابود کردند سپس صراحتاً مینویسد که بیست سال بعد از این واقعه *یتوفلس* برای منهدم کردن کتابخانه *ازیتودوسس* امپراطور حکم کتبی گرفت ولی من قفسه‌های آنرا در انوقت از کتاب بکلی خالی یافتم

و چون انهدام کتابخانه از پیش يك امر مسلم و یقینی بوده لذا مخالفین فریب دیگری بکار برده مدعی شده اند کتابخانه ای را که *عمرو* بر بنیاد داد کتابخانه سلطنتی نبود بلکه کتابخانه *سراییم* بوده است ، چنانکه سردبیر *جریده اسپیکتور* در حمایت از *ابوالفرج* به کتابخانه *سراییم* حواله کرده است لیکن باید دانست که آن توجیه *بمالایرضی صاحبه* میباشد زیرا *ابوالفرج* در تاریخ خود در آنجا که مینویسد *یحیی نحوی از عمرو* تقاضا نمود کتابخانه را ناوبر گذار کند مخصوصاً بدین الفاظ تعبیر میکند : *کتاب الحکمه اللتی فی خزائن الملوکیه* . لیکن اگر ما مسلم هم بداریم که این روایت متعلق به کتابخانه *سراییم* میباشد باز هم مشکل است مخالفین بتوانند ثابت کنند که در فتح اسکندریه این کتابخانه موجود بوده بلکه خلاف آن محرز و ثابت

می باشد یعنی تمام کتابخانه یا قریب به تمام قبلاً بر باد رفته بود . *مسیو کریل* مینویسد که حالات *سراییم* و کتابخانه متعلق بان هنوز در بوته اجمال و ابهام باقی و روشن نشده است و ایقدر مسلم است که معبد *سراییم* که کتابخانه جزء آن بوده در زمان *یتودوسس* در سال ۳۸۹ میلادی کلیسیا بنا شده بود لیکن این مطالب که آیا در ان زمان کتابخانه مزبوره باقی بوده یا از بین رفته و یا آن به قسطنطنیه انتقال یافته بود درست بر ما معلوم نیست ولی نظریه اخیر یعنی انتقال کتابها به قسطنطنیه فرین قیاس میباشد زیرا *یتودوسس* دوم کتابخانه را که در قرن پنجم تاسیس نموده این کتابخانه بیشتر از کتب مصر و آسیا تشکیل یافته بود .

مسیوسیدلو فرانسوی اینرا تصدیق میکند که کتابخانه موضوع بحث در *سراییم* بوده است ولی مینویسد که از مورخین معاصر کسی ننوشته که *عمرو* آن را سوزانیده باشد . چنانچه اینمطلب را صحیح هم بدانیم باید گفت که قسمتی از کتابها را سوزانیده نه همه کتب را زیرا حصه از کتابخانه در سال ۳۹۰ میلادی در زمان *سيزار ویتودوسس* بر باد رفته بود .
بیانات ما تا این جا روی اصول و مبانی روایتی

بوده و حال اینموضوع را از روی قواعد و اصول درایه تحت مطالعه آورده صحت و سقم انرا معلوم میداریم

ابوالفرج که موجد اولی اصل حکایت است شرحیه در اینباب ذکر نموده بقدری اغراق آمیز و خارج از عقل و منطقی است که همه مورخین اروپا اعم از موافق یا مخالف انرا افسانه موهوم پنداشته اند . پروفیسور دسلسی با اینکه مخالف با ماست وبا حرارت و جوشی خواسته این امر را ثابت کند معذک جزئیاتی را که در بیان **ابوالفرج** ذکر شده تصدیق دارد که غلط و برخلاف قیاس است . نویسندگان دائرة المعارف انگلیسی آن را جزء نکاهیات شمرده اند . شما خوب تأمل کنید کتابهای يك کتابخانه را به حمامهایی (که تعداد آنها چهار هزار باشد) تقسیم کنند که تامدت شش ماه سوخت آن حمامها از همین کتابها باشد آیا آنرا غیر از افسانه میتوان بچیز دیگری حمل نمود ؟ . اگرچه خود **ابوالفرج** تعداد این حمامها را نشان نداده است لیکن اینمطلب در جای خود مبرهن شده که تعداد حمامهای مصر در آنوقت چهار هزار بوده است حتی بنا بقیده اکثر مورخین اروپا حمامهای مصر و عدد چهار هزار را

باید لازم و ملزوم هم دانست و اینک سؤال میکنیم که از روی اربعه متناسبه فی حمام در هر روز چقدر کتاب میشود ؟ البته در جواب خواهید گفت که قسمت هر حمامی در هر روز يك کتاب که هیچ از نصف يك کتاب هم تجاوز نخواهد کرد ، ناچار به تکلیف افتاده باید فائیل بشویم که یا حمام اقدر مختصر و کوچک بوده که روزی يك جلد کتاب بلکه نصف آن کافی برای سوخت بوده است و یا خیر کتابها بقدری قطور و ضخیم بودند که نصف يك کتاب برای سوخت تمام روز کفایت مینمود گذشته از همه اینمطلب نیز مسلم است که در آن عصر کتابها از پوست بوده و باید آبدرد سوخت نمیبخوردند و بدین جهت آنها را برای سوخت بکار بردن يك کار لغو و بیهوده دیگری معلوم میشود . در اینجا مسیور دیرپر مینویسد ما یقین داریم که حمامیان اسکندریه تا وقتیکه برای سوخت مواد دیگری حاضر داشتند هیچوقت کتابهایی را که روی پوست تدوین یافته بمصرف سوخت نمی - رسانیدند و سخن این جاست که قسمت اعظم کتب مزبوره از پوست تشکیل یافته بودند .

انهاثیکه این خبر را برای خراب کردن مسلمانها

جعل کرده اند غافل بودند که عیسائی ها بیشتر از مسلمین در این کار خراب خواهند شد ، ما فرض میکنیم که عمرو کتابها را بنزد حمامها فرستاد که سوخت حمام کنند لیکن این حمامها که تمام عیسائی بودند ممکن بود آن کتابها را حفظ کنند و بمصرف سوخت نرسانند خاصه که عمرو بعد از این وقعه توقفش در مصر شش ماه هم طول نکشید تا خوف تعقیب و باز پرسى در کار باشد .

اگر چه در عدم صحت و مجعول بودن این روایت همین قیاسات سطحی عام الفهم کافی میباشد ولی شکى نیست که با تحقیقات عمیق تری موضوع کاملاً حلاجی شده و هر نوع شبهه یا ایرادی اگر باشد بکلی مرتفع خواهد گردید . چنانچه واقعه مزبوره را از لحاظ درایت بجوایم تحت دقت نظر قرار دهیم قبلاً لازمات سئوالات ذیل را جواب گوئیم :-

اولاً - تصرف اسکندریه چگونه و با چه شرایطی صورت گرفته است ؟ -

ثانیاً - ممالک دیگری که بدین طریق بتصرف مسلمین درآمدند طرز سلوک و رفتار با آن ممالک چه بوده است ؟ -

ثالثاً - خطمشى و طرز عمل خلیفه ثانی در اینگونه موارد چه بوده ؟ .

رابعاً - مشرب و ذوق و یا ساختمان روحى عمرو چه بوده است ؟ .

خامساً - آیا از آثار خزائن علمى اسکندریه در اسلام چیزی موجود هست یا نه ؟ .

و اینک ما قلم را به جواب سئوالات فوق معطوف داشته و بدیهه است که حل هر يك از آنها ماده نزاع را کم و بیش فیصله خواهد داد .

اینمطلب از تمام تواریخ معتبره ثابت است که اسکندریه بعد از فتح داخل معااهده صلح شده و اهالی تحت عنوان ذمی در آمدند چنانکه در فتوح البلدان بلاذری که از کتب قدیمه است و مصنف آن تمام وقایع و حوادث را با اسناد نگاشته است چنین مینویسد :- ثم ان عمرو اقتتجها بالسیف و غنم ما فیها و استبقی اهلها و لم یقتل و لم یسب و جهل ذمته : و همین الفاظ در این الاثر و این خلدون نیز درج میباشد .

و اما حقوقی که به ذمی ها داده میشد مقدم بر همه این بود که تعرضی بجان و مال و نقد و جنس و املاک و مستغلات و مواشى آنها نشود ، چنانکه در فتح شام و سایر

بلاد قرداد کتبی که با ذمی‌ها بسته شده شرح آن در تمام تواریخ
 مسطور و با ملاحظه بان معلوم میشود که این حق بطور
 مخصوص در همه جا رعایت شده است - عبارت معاهده
 مصر این است : - هذا ما اعطى عمرو و اهل مصر من الامان
 على انفسهم و دمههم و اموالهم و مکاناتهم و صاعهم و مدهم
 و عددهم .

صاحب معجم البلدان طبق روایت معتبری می نویسد
 در معاهده مزبوره این الفاظ درج بوده است : - وان لهم
 ارضهم و اموالهم لایترضون فی شیئی منها ؛

اما طرز سلوک خلیفه دوم با اهل ذمه افسوس که بواسطه
 ضیق صفحات نمی توانیم آنرا به تفصیل مذکور
 داریم لیکن اینقدر لازم است گفته شود که او جان و مال
 اهل ذمه را همیشه با جان و مال مسلمانان مساوی دانسته
 و هیچ فرقی از این جهت بین آنها نمی گذاشت ، چنانکه در
 حیره یک نفر مسلمان یک ذمی را گشته بود امر کرد
 مسلمانان را عوض آن ذمی بقتل برسانند و مخصوصاً حکم
 مزبور علناً بموقع اجرا گذارده شد ، او برای ذمی‌های
 بی بضاعت و بومیه‌ای از بیت‌العالم مقرر نمود که بانها مبرداختند ،
 در تمام فتوحات شام و سایر ممالک آسیا معاشر کلیساهارا

م محفوظ نگاهداشت ، از این بالا تر چه میشود که حین
 رحلت سه وصیت نمود که از میان آنها یکی این بود :-
 اوصی الخلیفة من بعدی بذمة رسول الله (ص) ان یوفی
 لهم بعهدهم وان یقاتل من ورائهم ولا یکلفوا فوق
 طاقتهم :

نویسندگان مذهبی اروپا هر چند نسبت به خشونت
 و سختی که در نهاد وی بوده انتقاد و ایراد نموده‌اند لیکن
 این مطلب را نتوانسته‌اند انکار کنند که آنچه از قلم و زبان
 او خارج شده مطابق آن عمل نموده است ، متعصب‌ترین
 مورخ عیسائی در تمام شرح احوال او نتوانسته موردی را
 نشان بدهد که کردارش مخالف با گفتار وی بوده است ،
 حال میرویم سر مطلب و میگوئیم وقتیکه این امر مسلم
 گردید که اهالی اسکندریه ذمی قرار داده شدند
 و این نیز کاملاً معلوم گردید که سلوک خلیفه دوم با اهل ذمه
 چه بوده است بعد چگونه میشود اینرا تصدیق نمود که یک
 چنین یادگار مهم اهالی اسکندریه را اینطور بیرحمانه
 بر باد بدهند ، آیا این کتابخانه در نظر مسلمین از
 کلیسیایا و سایر معاشر ملل مغلوبه بیشتر زنده و نا گوار
 معلوم میشد ؟ ما وقتیکه می بینیم در ممالک مفتوحه
 هزاران کلیسیایا و برستگانه‌های دیگر ابقاء شده و در

حفاظت آنها در احکام و فرامین چنین نوشته شده که :
 لا یدهم لهم بیعة ولا کنیسة داخل المدینة ولا خارجها :
 با کتابخانه اینطور ظالمانه سلوک نمودن چگونه بعقل
 راست درمیآید و چطور میشود آنرا قبول نمود ؟ حقیقت
 آن است که ابو الفرج (موجد اولی این حکایت) خواسته
 چیزی جعل کند ولی راهش را بلد نبود زیرا اگر
 او زرنگی میکرد این واقعه را در حال فتح و هنگام
 محاصره نقل مینمود بعقل نزدیک و قابل قبول می شد
 چه انسان بواسطه هیجان و جوشی که عموماً در اینگونه
 مواقع پیدا میکند از همه چیز میگذرد و از هیچ چیز پروا
 نمیکند لیکن بعد از تصدیق باینکه شهر امن و آرام شده
 و اهالی ذمی قرار گرفته اند و جوش حمله و معرکه آرائی
 بکلی برطرف شده است انوقت وقوع یک چنین جنایتی
 جز باقیاس ابو الفرج واقعا با هیچ قباسی درست در نمیآید
 پرفیسور سیدلو روی همین اصل ، بیان ابو الفرج
 را غیر قابل اعتبار دانسته و چنین مینویسد : و قتیکه این
 امر مسلم گردید که شهر در موقع غوغا و هیاهوی فتح
 غارت نشده مشکل است بشود اینرا قبول نمود که در
 هنگام صلح و سرد شدن خون فاتحین چنین حرکت

و حشیانه ای وقوع یافته باشد :
 و اما راجع بمشرب و ذوق یاساختمان روحی عمرو ،
 خود بو الفرج آنرا اعتراف کرده در شرح حال یحیی
 نجوی چنین نوشته است : دخل علی عمر و قد عرف
 موضعه من العلوم فاكرمه عمرو و سمع من الفاظه الفلسفیه
 التي لم تكن للعرب بها انسة ما هاله ففتن به و كان عمرو
 عاقلا حسن الاستماع صحیح الفكر فلازمه و كان لا يفارقه :
 ملاحظه کنید يك چنین شخص عاقل علم دوستی
 که با وجود جوش مذهبی بکفر عالم مسیحی رامصاحب
 و همدم خویش قرار داده و فریفته کلمات او شده است ،
 بعد در نهایت بیرحمی و بیباکی حکم کند کتبی را ، آری همان
 کتبی که از شنیدن مطالب آن از زبان رفیق و حبویش کیف
 میگردت آمدت شش ماه سوخت حمامهای شهر کنند و ابد
 به خواهش و استدعای همدم عزیزش اعتنا نکند ، تصدیق
 میکنید که يك همچو حرکتی عادتاً از يك آدم وحشی
 هم سر نمیزند چه رسد بیک آدم عاقل و فهمیده ای . قبول
 داریم که عمرو در اینخصوص اختیاری از خود نداشت
 ولی میتوانست در کاغذی که به خلیفه در اینباب نوشته بود
 از کتابخانه توصیه کند و نظرش را جلب نماید چنانکه

در موارد عدیدة نظر به اشراکه مخالف باوی بود باصرار جلب نموده باخود موافق ساخته بود ' از جمله لشکر کشی به مصر و اسکندریه ' خلیفه هیچ رای نمیداد ولی عمر چون شخصی مایل بود اصرار ورزیده حتی ملتزم گردید که بدون هیچ اشکالی مصر و اسکندریه را فتح کند و بالاخره مجبور شد ساخت که با او موافقت نماید بلکه بنا بر روایت علامه بلاذری که از مورخین معتبر است عمرو قبل از وصول اجازه نامه خلیفه بطرف مصر روانه گردید ، علاوه اینمطلب بطور عموم مسلم است که در فتح مصر و اسکندریه معاهده که بسته شده و شرایط و موادی که در آن قید شده اند تماماً بانظر خود عمرو بوده و به رای شخصی او صورت گرفته و نوشته شده است و بعد شرح جریان را به خلیفه اطلاع داده و او همه آنها را تصویب نموده است ' حال سؤال میکنیم که آیا عمرو نمی توانست درباره کتابخانه هم همین کار را بکند ؟

عجیب تر از همه آنکه عمرو نامه ای که بعد از فتح بمقام خلافت نوشته در آن نامه شرح تمام جریانات و صورت آنچه که در آنوقت در مصر وجود داشته همه را

به تفصیل قید نموده است . او بعد از ذکر فتح مینویسد که در این شهر چهار هزار حمام ، چهار هزار عمارت عالی ، چهار هزار یهودی خراج گذار ، چهار صد تفرج گاههای دولتی ' دوازده هزار باغ متعلق به بقولات و سبزیجات که همه بمصرف فروش میرسند موجود (۱) میباشد ولی حرف اینجاست که از میان همه اینها از کتابخانه خیالی دوست ما ابو الفرج کلمه ای هم ذکر نشده و نشانی از آن نیست .

حقیقت امر بعد از مراجعه بتاریخ این است که در اسکندریه کتابخانه های قدیمی که بودند پیش از اسلام بر باد رفته بودند و عالی و اسباب آنرا هم مورخین به تفصیل نوشته اند لیکن با همه این پیش آمدها و حوادث ناگوار هم از آثار قلمی بکلی معدوم نشده بودند چه در یک چنین شهری که هزاران سال مرکز علوم و فنون شناخته شده ممکن هم نبوده است که تمام آثار و یادگار

(۱) در باورقی مختصر الدول چاپ بیروت شرحیکه در این باب نوشته شده

ما عن عبارت آنرا ذیلا می نگاریم .

غير اني اصبت فيها اربعة الدف مسبد (مسجد)
 و اربعة الدف حمام و اربعين الف يهودي عليهم الجزية
 و اربعمائة ملهى للملوك و اثني عشي الف بقال يبيعون
 البقل الاخضر . مترجم .

های علمی یکدفعه از بین بروند حتی کمی مانده بظهور اسلام در اسکندریه هفت نفر از حکمای معروف و نامی حیات داشتند که اسامی آنها برارذیل میباشند . -
اسطفن ، جاسیوس ، ناد دوسیوس ، اکیلاءوس ، انقیلاءوس ، فلادیوس ، یحیی نحوی و در اینمیان **یحیی** از همه زیادتر عمر کرده تا زمان عمرو را درک نمود، اما کتابخانه اسکندریه و آن خیلی پیش از اسلام بر باد رفته بود لیکن بعداً در اینمیان مواد علمی که فراهم شده بودند در زمان فتح اسلام موجود و تادوره‌های بعد هم باقی و محفوظ ماندند چنانکه در دوره عباسی که در مقام جمع آوری آثار و یادگارهای علمی دنیا برآمدند مخصوصاً از اسکندریه مواد قابل بدست آوردند، عمال و **مأمورین هارون و مامون و متوکل** که در شام و فلسطین و آسیای صغیر و جزیره قبرس به تفحص کتب فلسفی و طبی مشغول بودند بدینتقصده اسکندریه هم رفته کتب زیادی در آنجا بدست آوردند ، **حنین بن اسحاق** چنین مینویسد برای دست آوردن کتاب **البرهان جالینوس** من تمام شهرهای جزیره و شام و فلسطین و مصر را سیاحت کرده حتی با اسکندریه هم رفتم لیکن در هیچ جا نشانی از آن

نیافتیم، فقط در دمشق چند قسمت آن که از هم باشیده و غیر مرتب بود بدست آمد و باید دانست که علت عدم کامیابی **حنین** هم این بوده است که کتابخانهای قدیم اسکندریه پیش از اسلام از مدنی بر باد رفته بودند لیکن تصانیف ازمنه بعد که تا زمان اسلام محفوظ مانده بودند تقریباً تمام آنها را مسلمین بدست آوردند ، مخصوصاً تصانیف حکمای سبعة فوق الذکر که ملاملاً بدست آمده و در عربی همه آنها ترجمه شدند ولی در اینمیان بکتاب **یحیی نحوی** بیشتر اهمیت داده شده چنانکه از کتابهای او آتقدریکه به عربی نقل شده قرار می است که ذیلا می نگاریم . -

تفسیر کتاب **قاطیفور یاس لارسطو** ، تفسیر کتاب **انالوطیقا الاولی لارسطو** ، تفسیر کتاب **انالوطیقا الثانی لارسطو** ، تفسیر کتاب **طوبیقا لارسطو** ، تفسیر کتاب **السماع الطبیعی لارسطو** ، تفسیر کتاب **الکون و الفساد لارسطو** ، تفسیر کتاب **مابال لارسطو** ، تفسیر کتاب **الفرق لجالینوس** ، تفسیر کتاب **الصناعه لجالینوس** ، تفسیر کتاب **النض الصغیر لجالینوس** ، تفسیر کتاب **اغلو قن لجالینوس** ، تفسیر کتاب **اسطقمات** ، تفسیر کتاب **القوی الطبیعه لجالینوس** ، تفسیر کتاب **التشریح الصغیر لجالینوس** ، تفسیر کتاب **العالم**

والامراض **لجالینوس** . تفسیر کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنیة **لجالینوس** ، تفسیر کتاب النبض الکبیر **لجالینوس** ، تفسیر کتاب الحمیات **لجالینوس** ، تفسیر کتاب البحران **لجالینوس** ، تفسیر کتاب ایام البحران **لجالینوس** ، تفسیر کتاب منافع الاعضاء **لجالینوس** ، تفسیر کتاب المزاج **لجالینوس** ، جوامع کتاب التریاق **لجالینوس** . جوامع کتاب الفصد **لجالینوس** ، کتاب الرد علی برقاس ، کتاب فی ان ککل جسم متناه فقوته متناهیة ، کتاب الرد علی ارسطو ، کتاب الرد علی تطورس . شرح کتاب ایساغوجی **لفرفوریوس** ، علاوه کتابهای دیگری هم میباشد که ما جهت خوف از اطناب از ذکر آنها صرف نظر می نمائیم و قارئین می توانند به طبقات الاطباء و فهرست ابن التمیم رجوع کنند . حال میگوئیم اگر کتابخانه اسکندریه در زمان عمرو بر باد رفته بود اول از همه میبایستی کتاب های **یحییٰ فحوی** بر باد بروند که معاصر با عمرو و بقول **ابو الفرج** رئیس کتابخانه مزبور بوده است . غرض این است که در مصر و اسکندریه تا عصر اسلام آنچه ذخائر و مواد علمی محفوظ مانده بودند بهیچ وجه صدمه و آسیبی بانها نرسیده و آنچه هم که قبل از اسلام

مفقود شده بود ممکن نبود آنرا دوباره احیاء کنند ، از تواریخ معتبره اینمطلب هم معلوم میشود که اگر از آثار خیلی قدیم هم چیزی تا زمان اسلام بنا بر جهاتی محفوظ مانده بود هیچوقت آن اثر دستخوش حوادث نشده بلکه بعدا در دوره اسلام از آن با نهایت اهتمام قدردانی شده و محفوظ مانده است چنانکه **ابن النبدی** که قدیم و در علم اصطراب ماهر بود نوشته است که وزیر **ابو القاسم علی بن احمد الجرجانی** در سال ۴۳۵ هجری (بر اثر موجبات چندی) به قاضی **ابو عبدالله القضاة** و ابن **خلقور** امر کرد که فهرست کتابخانه را تهیه نموده و جلد هائی را که ضایع شده اند بدهند مرمت کنند . فاضل مشار الیه میگوید منهم بالین بزرگان کتابخانه رفته تا کتابهائی را که طالب بودم در آنجا سیر و تماشا کنم ، چنانکه در فلسفه و نجوم و هندسه تنها کتبی که موجود بودند ، تعداد آنها شش هزار و پانصد جلد کتاب بوده است (۱) . در

۱ - مطابق شرحی که **علامه مقریزی** نوشته این کتابخانه در قصر سلطنتی واقع شده و آن مشتمل بر چهل کتابخانه جداگانه بوده است و در یکی از این کتابخانه ها فقط در علوم قدیمه یعنی فلسفه و غیرها شانزده هزار جلد کتاب موجود بود ، بعضی مورخین مینویسند که در تمام ممالک اسلامی کتابخانه نظیر آن وجود نداشته است ، در تعداد این کتب مورخین اختلاف کرده اند ، بعضی مورخین در بیست هزار و بعضی دیگر مثل **ابن واصل** یکصد و سی هزار **والن ابی طی** ششصد و یک هزار نوشته اند . مترجم

انجا من گره ای از مس دیدم که بدست بظلمیوس ساخته شده بود. قدمت آنرا خواستم معلوم دارم از روی حساب معلوم گردید که دو هزار و دویست سال میباشد ، گره دیگری از قهره بنظرم رسید که ابوالحسن صوفی برای عضدالدوله دیلمی ساخته بود. وزن آن سه هزار درم بوده و به هزار دینار خریداری شده بود.

اگرچه ما اینموضوع را روی مبادی علمی عصر حاضر تحقیق نموده باصل بحث و نزاعی که بود خاتمه دادیم و بدین جهت اندیشه اشرا نداریم که مورخین اروپا با ما همراهند یا نه و معذک برای تسلی خاطر کسانیکه فاقد ذوق تحقیقند خاصه اشخاصی که به اروپا حس ظنی بلوغ دارند ازوماً خاطر نشان میکنیم که واقعه مزبوره را در اروپا هر چند در یک زمان مسلم می بنداشتند لیکن هر قدر دامنه تحقیقات تاریخی وسعت پیدا نموده همادقدر رخنه در ارکان این عقیده رادیافته تا اینجدرکه از میان نویسندگان امروزه اروپا اکثریت را انهایی تشکیل میدهند که این خبر را تردید نموده و مخصوصاً غلط بنداشته اند (۱) آری تاکنون باین جارسیده

(۱) دکتر گستاو لوبون یکی از علمای مشهور عصر حاضر فرانسه شرحیکه راجع بکتابخانه اسکندریه نوشته خلاصه آن بدینقرار است . - سوزانیدن کتابخانه اسکندریه که بفاتحین اسلام آنرا نسبت داده اند جای بسی

ولی امید است که عنقریب روزی برسد که بر اثر تحقیقات وافنی تری تمام اروپا باهم متفق شده صراحتاً اقرار کنند. مصرع :- که این گره نه از اسلام گز اروپا بود . : (انجام)

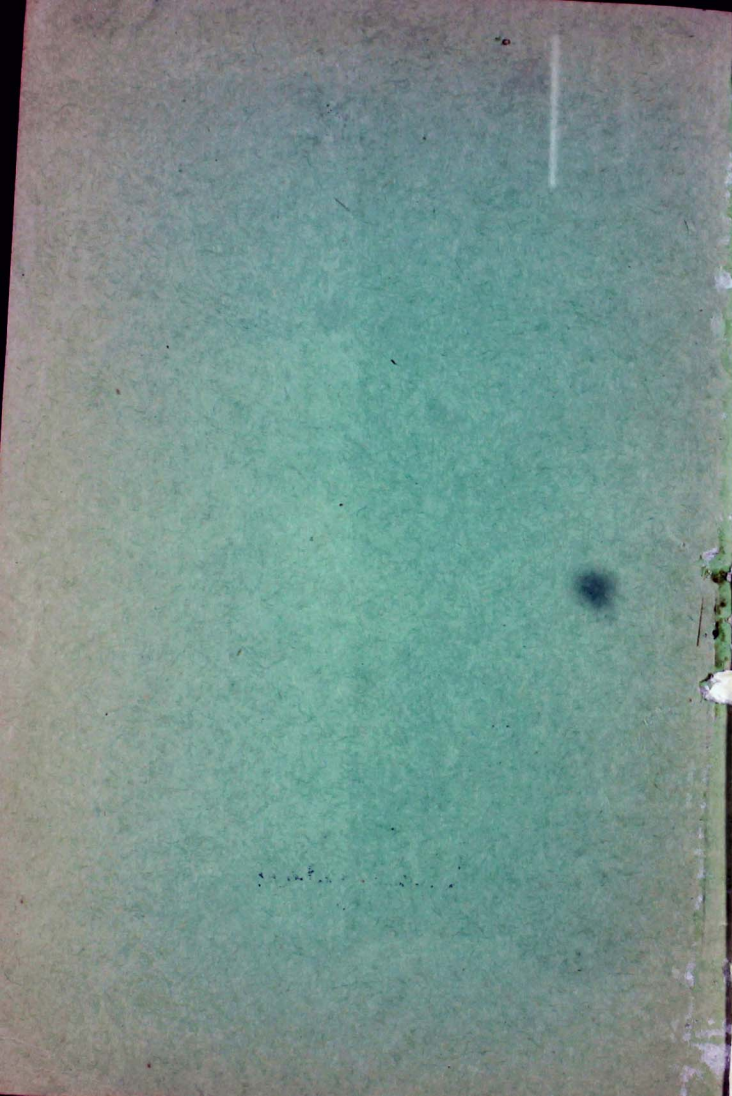
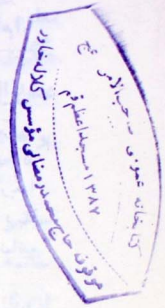
بقیه حاشیه از صفحه ۶۶

تعجبات که يك چنین افسانه موهومی چگونه در این مدت متمادی بشهرت خود باقی مانده و آنرا تلقی بقبول نموده اند ولی امروزه بطلان این عقیده بثبوت پیوسته و معلوم و محقق گردیده است که خود نصاری پیش از اسلام همچنانکه همه معابد و خدایان اسکندریه را باکمال اهتمام منهدم نمودند کتابخانه مزبوره را نیز سوزانیده بریاد دادند چنانکه در زمان فتح اسلام از کتابهای مزبور چیزی باقی نمانده بود تا آنرا طعمه حریق سازند

شهر اسکندریه از زمان بناء آن کدر ۳۳۲ پیش از میلاد صورت گرفته تا زمان فتح مسلمین یعنی تا مدت هزار سال یکی از شهرهای معظم و مهم دنیا بشمار میرفت . در عصر ملوک بطلانسه تمام حکما و فلاسفه دنیا درین شهر جمع شده مدارس و کتابخانه های مهمی تاسیس کرده بودند ولی این ترقیات علمی انقدر دوام پیدا نکرد چنانکه در سال ۶۸۱ قبل از مسیح رومیان تحت سرداری سزار با اسکندریه حمله برده لطمه زیادی بحیات علمی آن وارد ساختند ، اگر چه در سلطنت رومیان دوباره این شهر ترقی کرده اهمیتی بسزا پیدا نمود لیکن این ترقی موقتی بود است زیرا در اهالی جنون منافقات مذهبی پیدا شده و باوجود جلو گیریهای سفاکانه امپراطوران روم روزانه بر شدت آن میافزود تا زمانیکه دیانت مسیح مذهب رسمی مملکت قرار گرفت انوقت تئودوز حکم کرد تمام معابد و مجسمه های خدایان و کتابخانه های بت پرستان را با خاک یکسان نمودند صفحه ۲۵۷ و ۲۵۸ ترجمه فارسی کتاب تمدن عرب و اسلام مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والعقب الطيبين الطاهرين
الذين هم خير الامم
والاجناس
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والعقب الطيبين الطاهرين
الذين هم خير الامم
والاجناس
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
والعقب الطيبين الطاهرين
الذين هم خير الامم
والاجناس



اعلان

کتاب شعرا لعجم تالیف شبلی نعمانی و ترجمه
فخر داعی که در فلسفه تاریخ ادبیات ایران کتابی
است عظیم النظیر در تمام کتابخانه های مهم مرکز
بفروش میرسد

بشارت

تذکره تحفه ساعی

تالیف سام میرزای صفوی فرزند شاه اسمعیل مشتمل
بر آثار و شرح حال هفتصد شاعر عصر صفوی (بنام
ضمیمه سال شانزدهم آرمغان) منتشر و قیمت ده ریال
در کتابخانه های معتبر بفروش میرسد .



کتابخانه عمومی ساسانی
۱۳۸۲ استاد اعظم
دفتر چاپ و نشر در مطبعی مؤسس کتابخانه